



## انضمام در زبان فارسی\*

ویدا شقاقی (دانشگاه علامه طباطبائی)

چکیده: انضمام، یکی از فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی است که برای ساختن فعل مرکب به کار می‌رود. منظم شدن یکی از موضوع‌های فعل به آن موجب تغییر ظرفیت فعل می‌شود. در این مقاله، به توصیف فرایند انضمام، ویژگی‌ها، ساختار، مقوله، انواع و سیر تحول آن می‌پردازیم. همچنین، وجوه تمایز فعل مرکب انضمامی از گروه فعلی، فعل مرکب ترکیبی و ساخت اسنادی طرح شده، آزمون‌هایی برای تشخیص آن از فعل مرکب ترکیبی ارائه می‌گردد، و فعل‌های مرکب (انضمامی و ترکیبی) به شکل پیوستاری از انواع پیش‌نمونه و بینابینی طبقه‌بندی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انضمام طبقه‌ساز، فعل مرکب، واژه‌سازی.

### مقدمه

در حوزه مطالعات زبان فارسی، یکی از مطالبی که توجه پژوهشگران زبان را به خود جلب کرده، ساختار، نقش و کارکرد فعل در زبان فارسی است. مطالعه ساختار فعل به

---

\* پیش‌نویس این مقاله در نخستین هم‌اندیشی دستور زبان فارسی، که در روزهای ۲۸ و ۲۹ دی‌ماه ۱۳۸۲ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی برپا شده بود، ارائه گردید. از حضار محترم آن هم‌اندیشی که با پرسش‌ها و بیان نظرات خود به اصلاح این مقاله کمک کردند قدردانی می‌کنم. همچنین از رهنمودهای دقیق و فاضلانه دبیر و ویراستار علمی مجله دستپور، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، آقای دکتر دبیرمقدم، سیاست‌گزارم، از همکار ارجمند، آقای دکتر مهرزاد منصوری نیز که نسخه‌ای از مقاله و پایان‌نامه آقای دکتر کریمی دوستان را در اختیارم گذاشتند

حوزه صرف، یعنی مطالعه ساختمان درونی واژه، و نقش و کارکرد فعل، به حوزه نحو مربوط می‌شود. مطالعات زبانی در نیمه دوم قرن بیستم حول محور نحو بنا ساختمان جمله متمرکز شد و پس از آنکه پژوهشگران در مطالعات نحو بنیاد با مشکلاتی مواجه شدند، به ناچار مطالبی چون مطالعه واژه، معنی و کاربرد را نیز مورد توجه قرار دادند. در این دوره، رویکردهای متعددی در مطالعات زبانی مطرح شده است و می‌توان آنها را به دو نگرش کلی تفکیک و تعامل حوزه‌ها تقسیم کرد. از جمله شواهدی که می‌توان برای نشان دادن تفاوت این دو نگرش به دست داد موضوع مطالعه ساختمان واژه است. گروهی، از جمله سلکیرک (Selkirk 1982)، لیبِر (Lieber 1983)، دی‌شولوو و ویلیامز (Di Sciullo And Williams 1987) و بوئج و ون هفتین (Booij and van Haften 1988) معتقدند مطالعه ساختار درونی واژه به حوزه صرف مربوط می‌شود و تنها قواعد صرفی در ساخت واژه‌های جدید دخالت دارد. گروه دیگر، از جمله فاب (Fab 1984)، اسپروت (Sproat 1985)، روپر (Roepert 1988) و لیبِر (Lieber 1988) معتقدند که قواعد عام نحوی را می‌توان برای توصیف واژه به کار برد (اسپنسر 1991).

پژوهشگران ایرانی نیز در قرن بیستم مطالعه زبان فارسی را مد نظر قرار داده، مقالات و کتاب‌های فراوانی در این زمینه منتشر کرده‌اند. مطالعه آثار اولیه، گواه نگاهی کلی‌نگر و جامع به زبان است. در چارچوب این نگرش موسوم به سنتی، دستوریان با تکیه بر گنجینه ادب زبان فارسی، تلاش خود را مصروف ارائه و تجویز الگوهای ساختی در حوزه‌های صرف و نحو زبان فارسی، و نهی از الگوهای جز این نمونه‌ها کرده‌اند. در مقابل، برخی دیگر، در پی آشنایی بیشتر با نظریه‌های مطرح در حوزه مطالعات زبانی، به توصیف زبان فارسی رایج در ارتباط‌های روزمره پرداخته‌اند. هدف آنان از مطالعه این قبیل داده‌های زبانی، دست یافتن به الگوها و قواعد رایج و صورت‌بندی آنها بوده است. نگاهی گذرا به مطالعات زبانی در نیمه دوم قرن بیستم نشان می‌دهد که موضوع‌های مورد مطالعه، به تدریج، از مفاهیم کلی به جزئی‌گرایش داشته است و محققان سعی کرده‌اند با جزئی‌نگری به آگاهی بیشتری دست یابند.

در این مقاله، یکی از فرایندهای واژه‌سازی به نام «انضمام»، در زبان فارسی، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. انضمام، نوعی ساخت صرفی است که به باور برخی، در نحو ساخته می‌شود. میلر (Miller 1993: 49)، با نقل از تراویس (Travis 1984: 131, 1991: 352) انضمام را

ساختی متشکل از فعل، اسم، حرف اضافه (پیشایند یا پسایند) و فعل حاکم بر آنها توصیف می‌کند. فرایند انضمام، در دو دهه گذشته، توجه پژوهشگران غربی متعددی را به خود جلب کرده است و آنان این فرایند را در زبان‌های مختلف و در چارچوب‌های گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند. انضمام به زبان ساده یعنی گذاشتن یکی از موضوع‌های فعل در کنار آن و ساختن فعلی جدید. به عقیده بیکر (Baker 1988: 1, 22, 77) نقش دستوری مقوله‌های واژگانی سازنده جمله، در نتیجه حرکت از جایگاهی به جایگاه دیگر و منضم شدن به واژه‌ای در آن جایگاه تغییر می‌کند. اسم، فعل یا حرف اضافه حرکت داده شده، به فعل جمله منضم می‌شود و ظرفیت آن را کاهش یا افزایش می‌دهد. وی این فرایندهای حرکت را به ترتیب، انضمام اسمی، فعلی و حرف اضافه‌ای می‌نامد (Ibid: 77, 147, 229). در انضمام اسمی، یکی از موضوع‌های فعل به آن منضم می‌شود و فعل جدیدی می‌سازد. منضم شدن دو فعل به یکدیگر، به ساخت‌هایی همچون سببی و مجهول می‌انجامد. انضمام حرف اضافه‌ای، برای توصیف ساخت‌های کاربردی<sup>۱</sup> به کار می‌رود. در این مقاله، تنها به انضمام اسمی در زبان فارسی می‌پردازیم و هر زمان که واژه انضمام را به کار می‌بریم برای اشاره به این نوع از انضمام است. از آنجا که پس از انضمام اسم به فعل، در وضعیت ساختار موضوعی فعل تغییر ایجاد می‌شود، در این مطالعه، تنها صورت‌های ترکیبی دارای اسم مطرح شده است؛ زیرا هیچ کدام از ترکیب‌هایی که با صفت ساخته شده است، جفت غیرانضمامی ندارد؛ یعنی «را» نمی‌گیرد. در بخش بعدی، پس از طرح تحقیقات پژوهشگران غیرایرانی درباره فرایند انضمام، مطالعات پژوهشگران ایرانی را در این زمینه بررسی خواهیم کرد.

### ۱. پیشینه مطالعات

ساپیر (Sapir 1911) از اولین زبان‌شناسانی است که پدیده انضمام اسمی را در زبان‌های گوناگون مورد مطالعه قرار داده، آن را نوعی ترکیب واژگانی محسوب کرده است. دو رویکرد متفاوت، موسوم به واژگانی و نحوی، درباره جایگاه عملکرد فرایند انضمام مطرح شده است. چنانچه واژه‌های انضمامی در حوزه واژگان ساخته شوند می‌توان

انضمام را فرایندی واژگانی محسوب کرد که در زبان‌های مختلف زبانی یکسانی ندارد. اما در صورتی که این قبیل واژه‌ها، حاصل عملکرد گشتار حرکت باشند، جایگاه این فرایند در نحو است و از زبانی فراوانی برخوردار است (ASHER 1994: 5025-5026).

به اعتقاد بیکر (BAKER 1988: 68, 77)، انضمام، فرایندی نجوی است؛ زیرا همان روابط معنایی که میان مفعول و سایر موضوع‌ها با فعل برقرار است، میان واحدهای تشکیل‌دهنده واژه مرکب حاصل از فرایند انضمام نیز وجود دارد. از طرف دیگر، زبانی این فرایند دلالت بر این دارد که در حوزه نجو عمل می‌کند (Ibid: 80). شیباتانی و کاگه‌یاما (SHIBATANI AND KAGEYAMA 1988: 464) معتقدند که در زبان ژاپنی، هم فاعل و هم عامل؛ به فعل لازم منضم می‌شوند.

به نظر بیکر (BAKER 1988: 77-80) تنها مفعول صریح به فعل منضم می‌شود؛ زیرا:

۱. حرکت از جایگاه فاعل تنزلی است و اسم حرکت داده شده نمی‌تواند بر رد خود حاکمیت کند؛ به این سبب که بر آن تسلط سازه‌ای ندارد، پس فاعل نمی‌تواند به فعل منضم شود؛

۲. مفعول جرف اضافه به فعل منضم نمی‌شود؛ زیرا حضور جرف اضافه مانع از حاکمیت مفعول (اسم) منضم بر رد خود می‌شود.

وی انضمام اسمی را متفاوت با ترکیب اسم و فعل می‌داند. به عقیده او، مرکب‌های حاصل از اسم و فعل، به اسم یا صفت تبدیل می‌شوند، اما انضمام اسمی واقعی، فقط فعل می‌سازد (Ibid: 78). به نظر وی، قاعده نحوی عامی (موسوم به حرکت آلفا) گزاره‌های مرکب را در نحو تولید می‌کند (Ibid: 33). او تصریح می‌کند که شواهد مزبور به تحلیل واژگانی، در تحلیل نحوی هم مصداق دارد. مثلاً دو جمله (۱- الف) و (۱- ب) از نظر مفهوم تقریباً هم معنا هستند، اما از نظر نحوی دو سازه «غذا را» و «غذا» جایگاه متفاوتی در ساختار نحوی جمله دارند:

۱- الف: او غذا را خورد.

ب: او غذا خورد.

در جمله (۱- الف)، واژه «غذا» در گروه اسمی مفعول قرار دارد، اما در جمله (۱- ب)

غلطنامه

(نامه فرهنگستان، شماره ۳۵)

<u>درست</u>	<u>نادرست</u>	<u>صفحه / سطر</u>
به سوی	به منظور	۴ / ۲۲۸
اسموژینسکی	اسمورزینسکی	۵ / ۲۳۳، ۷ / ۲۲۸
تامار	تامر	۱۸ / ۲۲۸
پرمیاش	پرمیاس	۶ / ۲۲۹
جُددیوداد	جُددِوداد	۱۶ / ۲۲۹
سباستیان	سباستین	۸ / ۲۳۰
ماتسیوشاک	ماچوشزاک	۱۷ / ۲۳۰
لیتیتیا	لاتیتیا	۱۸ / ۲۳۰
گابریله (یا خابریله)	گابریل	۷ / ۲۳۱
عمران	عُمران	۹ / ۲۳۲
انور	انوار	۱۴ / ۲۳۵، ۱ / ۲۳۳، آخر / ۲۳۲
میرانصاری	میرانسری	آخر / ۲۳۳
لوئیزان	لویسون	۲ / ۲۳۶، ۲ / ۲۳۵
سیدغراب	سیدقُراب	۱۲ / ۲۳۵
ایوری	اُوری	۴ / ۲۳۶

بنابراین، می‌توان پذیرفت که در زبان موهاک، انضمام در نحو عمل می‌کند؛ اما در زبان‌هایی مانند انگلیسی - که چنین ضرورتی وجود ندارد - می‌توان آن را فرآیندی واژگانی به شمار آورد. اعتقاد عمومی بر این است که اسم منضم به فعل، مفعول صریح یا غیر صریح آن، و یا فاعل فعل غیر مفعولی<sup>۵</sup> یا غیرکنشی<sup>۶</sup> است. . . .

در رویکرد واژگانی (Sapir 1911; Mirhūn 1984<sup>۷</sup>; 1986; Di Sciullo and Williams 1987; Rosen 1989; Anderson<sup>۸</sup> 1992, 2000) انضمام را «فرآیندی واژگانی» در نظر می‌گیرند؛ یعنی فرایند ترکیب اسم و فعل در واژگان عمل می‌کند.

میتون (Mirhūn 1984: 848) عقیده دارد که اصطلاح انضمام برای اشاره به انواع گوناگون صرفی‌شدگی<sup>۷</sup> به کار می‌رود. در این قبیل ساخت‌ها، عناصری چون اسم، ضمیر، قید و غیره، درون ساختمان واژه‌ها، به‌ویژه فعل وارد می‌شود. این اصطلاح بیشتر به مفهوم خاص «انضمام اسمی» یا ترکیب اسم با فعل و ساختن فعل مرکب به کنار رفته است. از آنجاکه عملکرد این فرایند در صرف، نحو و کلام نقش دارد، در نظریه زبانی مورد توجه قرار می‌گیرد. فرایند انضمام را می‌توان در زبان‌های بی‌شماری یافت که هیچ‌گونه رابطه خویشاوندی با یکدیگر ندارند. انضمام اسمی، نقش‌های گوناگونی را از قبیل ترکیب واژگانی<sup>۸</sup>، دخالت در حالت نحوی<sup>۹</sup>، تنظیم جریان اطلاع<sup>۱۰</sup> و انضمام طبقه‌ساز یا محدودکننده<sup>۱۱</sup> ایفا می‌کند (Asher 1994: 5024-5026).

میتون (Mirhūn 1984: 848) عقیده دارد که انضمام اسمی برای چهار نقش متفاوت، اما مرتبط، به کار می‌رود و این انواع از ترتیب پایگانی<sup>۱۲</sup> ضمنی برخوردارند که خود گواهِ تحول تاریخی انضمام اسمی است. به نظر او، آرزبانی این فرایند در همه زبان‌ها یکسان نیست؛ زیرا امکان دارد در دوره‌ای این تحول در زبانی متوقف شود. وی اولین نوع فرایند انضمام اسمی را ترکیب واژگانی<sup>۱۳</sup> می‌نامد و اضافه می‌کند که اگر انضمام در زبانی یافت شود در آن صورت آن زبان ترکیب واژگانی<sup>۱۴</sup> پایه را نیز دارا خواهد بود. وی ترکیب را

5. unaccusative

6. unergative

7. morphologization

8. lexical compounding

9. manipulation of case

10. regulation of information flow

11. classificatory incorporation

12) Implicational hierarchy

۱۳. در این مقاله، تنها همین نوع انضمام مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

14. lexical compound

فرایندی واژگانی می‌نامد که از دو یا چند ستاک تشکل شده است؛ مانند:

اسم + اسم < اسم

صفت + اسم < اسم

اسم + فعل < اسم

اسم + فعل < فعل

فعل + فعل < فعل

اسم + صفت < صفت و غیره

به نظر او، فرایند ترکیب برای هر کمیت، کیفیت یا فعالیت قابل شناسایی - که ارزش نام‌گذاری داشته باشد - برجستگی تعیین می‌کند و احتمال اینکه در انگلیسی واژه «پول اتوبوس» (bus money) ساخته شود بسیار بیشتر از واژه‌ای چون «پول جوراب» (sock money) است؛ یا کسی که کارش «چیدن توت» است ممکن است واژه «پول توت» (berry money) را به کار ببرد، اما کاربرد این واژه در میان دیگر افراد رایج نیست. این موضوع در مورد ترکیب‌های فعلی نیز که برای فعالیت‌های شناخته شده ساخته می‌شود مصداق دارد. مثلاً واژه‌ای چون کوه‌نوردی (mountain climbing) در زبان انگلیسی وجود دارد، اما واژه نردبان‌نوردی (ladder-climbing) وجود ندارد؛ زیرا عملی تثبیت شده یا رایج نیست، مگر آنکه به عنوان آزمایشی برای آتش‌نشانان یا ورزشی جدید متداول شود.

میتون (Mithun 1984) انضمام را نوع خاصی از ترکیب می‌نامد که در آن اسم و فعل با هم ترکیب می‌شوند تا فعل جدیدی بسازند و این اسم با فعل رابطه معنایی خاصی از قبیل کنش‌پذیر، مکان یا ابزار دارد. اسم، در این حالت، ساخت ارجاعی نیست و نشانه معرفه و شمار هم ندارد و تنها نوع عمل را به مجموعه‌ای از اشیاء و چیزها محدود می‌کند که اسم به آنها اشاره می‌کند (Ibid: 848-850). مثلاً «ماهی» در «ماهی گرفتن» به ماهی مشخصی ارجاع نمی‌دهد، بلکه شامل تمام ماهی‌ها از هر نوع می‌شود. در بعضی از زبان‌ها، علاوه بر فرایند انضمام نوع اول که فعل لازم (ناگذر) می‌سازد، نوع دیگری از انضمام نیز یافت می‌شود که کاملاً مشابه نوع اول است. تنها تفاوت آنها در این است که در نوع اول، ظرفیت فعل کاهش می‌یابد؛ یعنی فعل متعدی به لازم تبدیل می‌شود، حال آنکه در نوع

دوم، پس از انضمام مفعول صریح به فعل و تهی ماندن جایگاه آن، موضوع غیرفاعلی<sup>۱۵</sup> (ابزار، مکان یا مالک)، نقش مفعول صریح را بر عهده می‌گیرد (Ibid: 856).

به نظر وی، چنانچه تنها یک نوع موضوع (اسم دارای یک حالت معنایی خاص) به فعل متعدی منضم شود، آن موضوع دارای حالت معنایی کنش‌پذیر خواهد بود، و چنانچه دو نوع موضوع امکان منضم شدن به فعل را داشته باشند، یکی از دو حالت کنشگر فعل لازم یا کنش‌پذیر فعل متعدی را دارا خواهند بود. وی اضافه می‌کند که بیشتر زبان‌ها به این شکل عمل می‌کنند و در بعضی زبان‌ها اسم‌های ابزار و مکان هم منضم می‌شوند.

به عقیده میتون (Mirhun 1984: 889)، به سبب کاربرد فرایند انضمام در سه حوزه صرف، نحو و کلام، بحث‌های زیادی درباره جایگاه آن در مدل صوری زبان مطرح شده است. در صورتی که انضمام در واژگان عمل کند، می‌توان آن را فرایندی واژگانی نامید که در زبان‌های گوناگون، با میزان زایایی متفاوت، واژه می‌سازد. چنانچه نحو جایگاه آن باشد، حاصل یکی از قواعد نحوی از قبیل گشتار حرکت گروه اسمی (یا مفعول صریح) به درون فعل است. وی همچنین می‌افزاید که ساخت‌های دارای اسم‌های منضم، واژگانی شده<sup>۱۶</sup> اند؛ یعنی گویشوران از وضعیت ساختاری عناصر در این ترکیبات آگاه‌اند و می‌دانند کدام یک به واقع وجود دارند؛ در حالی که در مورد ساخت‌های نحوی اغلب چنین نیست و گویشوران نمی‌توانند تشخیص دهند که جمله‌ای را قبلاً شنیده‌اند یا نه. در نتیجه، واژگان زبان می‌تواند به سبب زایایی بالای این گونه ساخت‌ها بسیار غنی باشد.

روزن (Rosen 1989: 295-296) انضمام اسمی را قاعده‌ای صرفی محسوب می‌کند که قبل از نحو و در واژگان عمل می‌کند. وی نیز از دو نوع فرایند انضمام نام می‌برد:

الف) ریشه اسمی با ریشه فعلی ترکیب می‌شود و ساختار موضوعی فعل تغییر می‌کند، به طوری که کلمه مرکب حاصل، یک موضوع کمتر از فعل بسیط دازد. فعل بسیط «گذاشتن» در جمله (۳- الف) ۳ موضوع (فاعل/ کنشگر، مفعول صریح/ کنش‌پذیر و مفعول غیر صریح/ بهره‌ور) و فعل مرکب «شرط گذاشتن» در جمله (۳- ب) ۲ موضوع (فاعل/ کنشگر و مفعول غیر صریح/ بهره‌ور) دارند.



۳- الف: کی این شرطو برات گذاشته؟ (چه کسی این شرط را برای تو گذاشته است؟)

ب: کی برات شرط گذاشته؟ (چه کسی برایت شرط گذاشته است؟)  
 ب) ریشه اسمی با ریشه فعلی ترکیب می شود، اما در ساختار موضوعی آن تغییری حاصل نمی شود؛ یعنی فعل بسیط و فعل مرکب حاصل از آن، هر دو، ساختار موضوعی یگانه ای دارند. فعل بسیط در جمله (۴- الف) و فعل مرکب در جمله (۴- ب)، هر دو متعدی (گذرا) هستند و هر دو را می توان به ساخت مجهول تبدیل کرد.

۴- الف: روغنو به لولاها زد. (روغن را به لولاها زد.) < روغن به لولاها زده شد.

ب: لولاها رو روغن زد. (لولاها را روغن زد.) < لولاها روغن زده شد.

وی با استناد به دو نوع انضمام پیش گفته، استدلال می کند که رویکرد نحوی از عهده تبیین سه ویژگی انضمام طبقه ساز بر نمی آید. در این نوع انضمام، ساختار موضوعی فعل تغییر نمی کند و فعل همچنان متعدی است و به مفعول نیاز دارد. پس از انضمام اسم به فعل، ممکن است توصیفگرهای هسته اسمی تهی، از قبیل تعیین کننده، عدد و غیره، در جایگاه مفعول باقی بمانند و گروه اسمی فاقد هسته باشد. اسم در انضمام طبقه ساز نمی تواند هم زمان، هم به فعل منضم شود و هم در جایگاه مفعول حضور یابد. گرتس (Gerdis 1998: 89-90) با اشاره به طبقه بندی روزن (ROSEN) می افزاید که اسم منضم در زبان دارای انضمام طبقه ساز ممکن است هم مرجع با هسته ای باشد که از نظر آوایی تهی است. وی عقیده دارد که همیشه برای ساخت انضمامی نمی توان یک جفت غیر انضمامی یافت و در صورتی که چنین جفتی هم یافت شود، هیچ یک معنای دقیقاً یکسانی ندارند (Gerdis 1998: 86).

به نظر میلر (Miller 1993: 79)، فعل مرکب، از انضمام هسته متمم اسمی فعل به آن ساخته می شود. این متمم، معمولاً مفعول صریح یا فاعل غیر مفعولی است. رود (Rood 2002: 303) نیز محصول عملکرد فرایند انضمام را واژه می نامد. اما به عقیده او، ساختار درونی این قبیل واژه ها شبیه نحو بوده، چنان شفاف است که می توان به اجزاء آنها

اغلب دستوریان ایرانی، ساختمان فعل را مورد بررسی قرار داده، آن را به انواع ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم کرده‌اند. همایون فرخ (۱۳۳۷: ۴۶۹-۴۷۰) از بعضی افعال نام می‌برد که با معنایی متفاوت با معنای اصلی خود، با کلمات دیگر همراه شده، فعلی جدید می‌سازند. وی با اشاره به فعل‌های قسم خوردن، غبطه خوردن، زمین خوردن و غیره، تصریح می‌کند که در این ساخت‌ها، معنای اصلی فعل به کار رفته در فعل مرکب مورد نظر نیست، بلکه تنها برای ساختن افعال تازه‌ای به کار رفته‌اند که در زبان فارسی به خودی خود وجود ندارند. وی (همان‌جا: ۵۲۴) اضافه می‌کند که می‌توان فعل‌های لازم را با استفاده از این قبیل فعل‌ها به فعل متعدی و یا فعل‌های متعدی را به فعل لازم تبدیل کرد.

شعار (۱۳۵۱: ۱۴۹-۱۵۰) عقیده دارد که «بعضی کلمات از قبیل آسان و سخت، به سبب کثرت استعمال، با افعال خاصی مثل گرفتن، فعل مرکب می‌سازند». وی در ادامه اضافه می‌کند که «متمم فاعلی یا مفعولی بر اثر کثرت استعمال، جزء سازنده فعل مرکب می‌شود» (همان‌جا: ۱۵۶). به نظر وی، دو جزء فعل مرکب ممکن است جداشدنی باشند؛ زیرا از نظر معنایی هریک از دو جزء یک واحد به‌شمار می‌رود.

فرشیدورد (۱۳۵۱: ۱۷۱-۱۷۴) عقیده دارد که باهمایی فراوان دو واژه ممکن است منجر به خلق یک واژه مرکب شود. وی کلمه مرکب را متشکل از دو یا چند واژه توصیف می‌کند که به صورت یک کلمه واحد درآمده باشد و اجزاء آن بتوانند در جمله نقشی بازی کنند. وی، ضمن توصیف کلمات مرکب، از معیارهای آوایی، معنایی و صرفی برای تشخیص این قبیل کلمات و به‌ویژه فعل مرکب استفاده کرده، سپس اضافه می‌کند که بعضی معیارهای صرفی را نمی‌توان برای شناسایی فعل مرکب به کار برد؛ زیراوندهای تصریفی به جزء فعلی افزوده می‌شوند و بعضی افعال معین میان دو بخش سازنده فعل مرکب می‌آیند؛ در نتیجه، به عقیده او یا باید از معیارهایی چون گسترش ناپذیری جزء غیرفعلی استفاده کرد، یا به کلی منکر وجود فعل مرکب شد (همان‌جا: ۱۷۷). شفائی (۱۳۶۳: ۱۳۶) نیز عقیده دارد که کلمات ترکیبی، به‌مرور، دچار دگرگونی‌های معنایی، آوایی و دستوری می‌شوند و عناصر غیرفعلی، در واقع متمم‌های فعل، از قبیل فاعل و مفعول صریح هستند.

عقیده ناتل خانلری (۱۳۶۳: ۱۷۶-۱۷۷) فعل مرکب، از ترکیب اسم یا صفت با فعل

ساخته می‌شود، اما از مجموع عناصر سازنده فعل مرکب تنها یک معنی برمی‌آید. وحیدیان کامیار (۱۳۵۱) ادعا می‌کند که در زبان فارسی فعل مرکب نیست و فعل مرکب را در مقاله‌ای به نام «نقدی بر تاریخ زبان فارسی و نکاتی درباره فعل مرکب» مورد بررسی قرار می‌دهد. وحیدیان کامیار و عمرانی ساختمان فعل را در کتاب دستور زبان فارسی (۱۳۸۰: ۵۸-۶۱) توصیف و به سه نوع تقسیم کرده‌اند. به گفته آنها «وقتی دو کلمه با هم ترکیب شوند تشکیل یک واحد را می‌دهند و دیگر جزء اول گسترش‌پذیر نیست... و فعل در صورتی مرکب است که هم‌کرد (فعل عمومی) آن با کلمه یا کلمات پیش از خود رابطه نحوی نداشته باشد؛ یعنی کلمه همراه فعل، مفعول، مسند، و غیره نباشد.» شریعت (۱۳۶۴: ۹۷) نیز شرط گسترش‌ناپذیری را برای فعل مرکب ضروری به‌شمار آورده است. کریمی دوستان (Karimi-Doostan 1997: 89-90) نیست و یک فعل زبان فارسی را «فعل سبک» محسوب می‌کند و عقیده دارد که این قبیل افعال از معنی تهی گشته‌اند و به سازه اسمی همراه خود نقش معنایی، تئایی نمی‌دهند. وی اعتقاد دارد که اسم و صفت به فعل منضم می‌شوند و فعل جدیدی می‌سازند. او بسبب شدن فعل‌های واژگانی را وجه تمایز آنها از فعل‌های سبک به‌شمار می‌آورد. به نظر وی، فعل «کردن»، دو گونه سبک و سببی دارد و بساختار موضوعی این دو متفاوت است. او از آزمون مصدرسازی برای بازشناختن فعل سبک استفاده می‌کند و نشان می‌دهد که صورت مصدری فعل سبک را نمی‌توان در جایگاه مضاف، در ساخت اضافه به کار برد. و عبارت «\*<sup>۱۷</sup> خوردن فریب» از نظر گویشوران زبان فارسی بدساخت است، در حالی که فعل واژگانی را می‌توان در چنین ساختی به کار برد و عبارتی چون «خوردن روزه» خوش ساخت تلقی می‌شود. وی فعل سبک را از نظر معنایی کاملاً نقش‌باخته محسوب نمی‌کند و عقیده دارد که این سازه در ساخت معنایی جمله نقش دارد (Ibid 1997: 24).

دبیرمقدم (۱۳۷۶) فعل مرکب را در زبان فارسی مورد بررسی قرار داده، با استناد به آثار پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی (ص ۷-۱۸) نتیجه می‌گیرد که هیچ‌یک از آنها به فرایند انضمام اسم، به‌عنوان فرایند سازنده فعل مرکب در زبان فارسی، اشاره نکرده‌اند. دبیرمقدم دو فرایند ترکیب و انضمام را در تولید فعل مرکب دخیل می‌داند. به عقیده او،

۱۷. کاربرد ستاره به معنی بدساخت بودن کلمه است.

انضمام در زبان فارسی: فرایندی ساختوازی (صرفی) است و همچون فرایند ترکیب به حوزه مطالعات صرفی مربوط می‌شود.

وی فرایندهای ساخت فعل مرکب را به دو نوع «ترکیبی» و «انضمامی» تقسیم کرده است. به عقیده او، افعال مرکب، از کنار هم گذاشتن سازه‌ای غیر فعلی، از قبیل اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف اضافه دار، قید و صورت واژگانی شده فعل ساده ساخته می‌شوند. وی ساخت فعل مرکب را فرایندی صرفی در نظر می‌گیرد که در حوزه واژگان قرار دارد. به نظر دبیرمقدم، میزان ارزیابی دو فرایند ترکیب و انضمام متفاوت است. وی با تکیه بر تحقیقات مربوط به فعل مرکب از دیدگاه پژوهشگران غیرایرانی استدلال می‌کند که آنان در مورد ماهیت صرفی یا نحوی انضمام اتفاق نظر ندارند. به عقیده دبیرمقدم، فرایند انضمام، تنها فعل مرکب لازم می‌سازد، اما عملکرد فرایند ترکیب منجر به تولید فعل مرکب لازم از صفت و فعل، و فعل مرکب متعدی از اسم و فعل می‌شود. به عقیده او (همان‌جا: ۲۳-۲۶) فعل‌های مرکب انضمامی، از کنار هم گذاشتن مفعول (منهای نشانه‌های دستوری وابسته به خود) با فعل ساده ساخته می‌شوند و پنج ویژگی را دارا هستند که آنها را از سایر فعل‌ها متمایز می‌سازد. فعل‌های انضمامی از امکان حذف فعل، ارجاع ضمیری، و حذف اسم برخوردار نیستند. به نظر دبیرمقدم، اسمی که با فعل یک واحد معنایی را تشکیل می‌دهد، اسم جنس و غیرارجاعی است و سیطره معنایی فعل را محدود می‌کند. وی برخلاف ناتل خانلری (۱۳۶۵: ۱۷۰) صورت‌های دارای نشانه نکره‌زا که در کنار فعل قرار گرفته‌اند - فعل مرکب محسوب نمی‌کند. در مقابل، اسمی که نقش مفعولی دارد غیرمنضم و ارجاعی است و می‌تواند با نشانه نکره همراه شود. وی اضافه می‌کند که ساخت‌های منضم و غیرمنضم، تفاوت معنایی، کلامی و کاربردشناختی دارند. وی همچنین استدلال می‌کند که وجود واژه‌هایی چون غذاخوری، چای‌خوری و کتاب‌فروشی، دلالت بر این دارد که فرایندهای ساخت واژه بر برون‌داد انضمام عمل کرده، از فعل‌های غذا خوردن، چای خوردن و کتاب فروختن، اسم‌های فوق را ساخته است. وجود واژه‌هایی چون «پول‌شویی، سرشماری، نوآوری و کتاب‌سازی» گواه این است که همیشه نمی‌توان با تکیه بر کلماتی از این دست وجود فعل‌های مرکب انضمامی را اثبات کرد؛ زیرا در زبان فارسی فعل‌هایی چون پول شستن، سر شماردن، نو آوردن و کتاب ساختن کاربرد ندارد.

وی همچنین عقیده دارد که انضمام فرایندی زیابست و فعل لازمی می‌سازد که هویت واژگانی و شفافیت معنایی خود را حفظ کرده‌است. وی ضمن مقایسه دو نوع فعل مرکب ترکیبی و انضمامی در فارسی، تصریح می‌کند که قید، بین دو بخش فعل مرکب نمی‌آید، اما مختصه‌های فعل، از قبیل نشانه نفی، وجه، زمان و غیره، به جزء فعلی در فعل مرکب متصل می‌شوند و فعل کمکی نشانه آینده، در میان دو جزء غیر فعلی و فعلی قرار می‌گیرد (دبیرمقدم ۱۳۷۶: ۳۷). به نظر او، فعل مرکب انضمامی همیشه یک جفت غیر انضمامی دارد، مانند: امتحان دادن - امتحان را دادن، درحالی‌که فعل مرکب ترکیبی فاقد جفت غیر ترکیبی مانند هوا خوردن - \*هوا را خوردن است. ماحصل فرایند انضمام همیشه فعل لازم است، اما فرایند ترکیب گاهی فعل لازم و گاهی متعدی می‌سازد. انضمام شفافیت معنایی دارد، حال آنکه در ترکیب، اغلب با گسترش استعاری روبه‌رو هستیم.

البرزی وزکی (۱۳۷۷)، ضمن نقد مقاله دبیرمقدم، از دو نوع مفعول درونی و بیرونی نام می‌برد و عقیده دارد که جزء اسمی، فعل را محدود می‌کند. وی، با ارائه مثال‌هایی، نتیجه می‌گیرد که این دو فرایند با یکدیگر تفاوت دارند. از جمله ملاک‌های پیشنهادی وی می‌توان به افزودن «جمله‌واره موصولی»، افزودن «را» و نشانه جمع «-ها» به جزء غیر فعلی و «مجهول‌سازی» اشاره کرد (البرزی وزکی ۱۳۷۷: ۷۲-۷۳).

وی با مقایسه دو ساخت «حرف که زد» و «نامه که نوشت» نتیجه می‌گیرد که افزودن جمله‌واره موصولی به جزء اسمی فعل مرکب انضمامی «نامه نوشتن» جمله‌ای خوش ساخت به دست می‌دهد، اما حضور این جمله‌واره در فعل مرکب ترکیبی «حرف زدن» به بدساخت شدن آن منجر می‌شود.

به نظر نگارنده، در هر دو نمونه داده شده، کلمه دستوری «که» مفهوم تأکید دارد و کلمه پیش از خود را برجسته می‌سازد، و چنانچه «که» و جمله‌واره موصولی، پس از اسم بیاید، بایستی حرف تعریفی موسوم به «یاء» تخصیص نکره یا نکره مختصه (مشکور ۱۳۴۹: ۲۳۶)، «یاء» موصول (نازل خانلری ۱۳۶۳: ۲۵۵) و یا «یاء» اشاره (شفائی ۱۳۶۳: ۲۶۰) به اسم متصل گردد. به هر حال، افعال مرکب ترکیبی را می‌توان به انواع قابل‌گسترش و غیر قابل‌گسترش تقسیم کرد و تنها با تکیه بر این قابلیت نمی‌توان فعل‌های مرکب انضمامی را از ترکیبی باز شناخت.

ملاک دیگری که وی مطرح می‌سازد امکان افزودن «را»، نشانه جمع «-ها» و پسوند

ضمیری غیر فعلی (ضمیر پی‌بستی) به جزء غیر فعلی در فعل مرکب انضمامی است. همان‌طور که دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۲۳) تصریح کرده است، مفعول صریح، پس از انفصال از نشانه‌های دستوری وابسته به خود، از قبیل نشانه «را»، حرف تعریف نکره «ی»، نشانه جمع، ضمیر پیوسته (پی‌بستی) و ضمیر اشاره، به فعل منضم می‌شود. بنابراین «طبیعی است که هر کدام از این عناصر را بتوان به جزء اسمی افزود، و در این صورت، ساخت مزبور دیگر انضمامی تلقی نمی‌شود. از طرف دیگر، عنصر غیر فعلی در فعل مرکب ترکیبی، به جز در مواردی معدود، با نشانه‌های فوق به کار نمی‌رود.

البرزی و رکی (۱۳۷۷) استدلال می‌کنند که می‌توان جزء اسمی فعل مرکب انضمامی را فاعل جمله مجهول قرار داد، مثل: «غذا خورده شد»، در حالی که فعل مرکب ترکیبی از چنین امکانی برخوردار نیست و نمی‌توان گفت «\*گول زده شد». وی همچنین به امکان افزودن صفت میان دو جزء فعلی و غیر فعلی مرکب انضمامی اشاره می‌کند و مثال‌های زیر را ارائه می‌کند:

۵. \*زمین سخت خورد.

۶. غذا خوب خورد.

به نظر می‌رسد که جمله (۵) با افزودن «بیا نکره» به اسم یا صفت، خوش ساخت گردد، که در آن صورت با گروه فعلی متشکل از اسم جنس دارای نقیض مفعولی و فعل رویه‌رو هستیم. در جمله (۶) نیز واژه «خوب» قید است نه صفت؛ زیرا نشانه کسره اضافه ندارد. چنانچه کلمه «خوب» صفت باشد، به کمک کسره اضافه، به اسم پیش از خود مرتبط می‌شود و به سبب آنکه توالی دو واکه در زبان فارسی مجاز نیست، به شکل «غذای خوب» در ساخت ظاهر می‌شود. وی اضافه می‌کند که به استثنای مواردی معدود، می‌توان ضمیر متصل و یای نکره را به جزء غیر فعلی هر دو نوع مرکب انضمامی و ترکیبی افزود.

حجت‌الله طالقانی (۱۳۷۶: ۲۰) معتقد است که فعل مرکب در زبان فارسی به هیچ‌یک از دو حوزه صرف یا نحو، به‌تنهایی، تعلق ندارد، بلکه پدیده‌ای ساختوازی - نحوی است.

طیب‌زاده (۱۳۸۰: ۷۵) وابسته‌های نحوی فعل را در زبان فارسی، بر اساس نظریه ظرفیت واژگانی، مطرح کرده است. وی ۱۲۰۰ فعل ساده، پیشوندی و مرکب را بررسی و

۱۱ وابسته نحوی و ۳۷ ساخت ظرفیتی برای جمله‌های زبان فارسی پیشنهاد کرده است. وی عقیده دارد که تعدادی از افعال مرکب انضمامی، در واقع، تنها زنجیره‌ای از مفعول و فعل مرکب هستند. در بخش‌های بعدی به توصیف فرایند انضمام، ویژگی‌ها، ساختار، مقوله، و سیر تحول آن می‌پردازیم.

## ۲. فرایند انضمام

با تکیه بر مطالب پیش‌گفته، مبنی بر وجود دو نوع فعل مرکب ترکیبی و انضمامی در زبان فارسی، به بررسی این دو فرایند و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها پرداخته، با استفاده از داده‌های زبان فارسی نشان خواهیم داد که این دو فرایند از خصوصیات برخوردارند که می‌توان آنها را به انواعی تقسیم کرد. فعل‌های مرکب ترکیبی و انضمامی، هر دو - با درجات گوناگون - از این خصوصیات بهره‌مندند و می‌توان برای هر کدام پیوستاری از انواع پیش‌نمونه و بینابینی در نظر گرفت که برخی از این ویژگی‌ها را دارا هستند. البرزی ورکی (۱۳۷۷: ۸۷-۸۸) این موضوع را از جنبه دستوری‌شدگی بررسی کرده و نتیجه گرفته است که فعل‌ها را می‌توان بر مبنای واژگانی بودن، دستوری بودن، یا در مرحله گذار از فعل اصلی به کمکی بودن درجه‌بندی کرد و برای آنها طیفی از انواع را در نظر گرفت. به اعتقاد او، در ترکیب اسم و فعل، جزء فعلی است که دستخوش فرایند دستوری‌شدگی شده، سپس فعل مرکب، یا به قول وی «گزاره مرکب»، دستخوش فرایند واژگانی‌شدگی می‌شود.

با در نظر گرفتن پژوهش‌های پیش‌گفته می‌توان گفت که انضمام فرایندی است که اسم را پس از منفصل شدن از تمام وابسته‌های خود، به فعل منضم می‌کند. به عقیده آنان، مفعول است که به فعل منضم می‌شود. گِرْتِس (Gerdts 1998: 90) اعتقاد دارد که اسم منضم معمولاً اسم جنس است و میتون (Mirhun 1984: 850) اسم منضم را غیرارجاعی، قلمداد می‌کند و وظیفه آن را محدود ساختن نوع عمل به مجموعه‌ای از اشیاء می‌داند که اسم بر آنها دلالت می‌کند. در این پژوهش‌ها، به ویژگی‌های فرایند انضمام به شرح زیر اشاره شده است:

۱. اسم (یکی از موضوع‌های فعل متعدی) به فعل منضم شده، از تعداد موضوع‌های

آن‌کاسته می‌گردد؛

۲. اسم منضم فاقد هرگونه نشانه دستوری از قبیل تعیین‌کننده، حالت و غیره است؛
۳. اسم منضم شده معمولاً اسم جنس و از نظر ارجاعی نامشخص است؛ یعنی به مرجعی در بافت ارجاع نمی‌کند. در بعضی زبان‌ها اسم منضم می‌تواند ارجاعی باشد؛
۴. در کلیه موارد، عنصر منضم شده، هسته گروه خود است؛
۵. ساخت انضمامی، قابل گسترش است، درحالی‌که فعل ترکیبی قابل گسترش نیست و نمی‌توان سازه‌ای را در میان دو جزء کلمه مرکب وارد کرد؛
۶. ساخت انضمامی، متمم جمله‌واره‌ای دارد، اما فعل ترکیبی نمی‌تواند چنین متممی داشته باشد؛
۷. هر ساخت انضمامی دارای یک جفت غیرانضمامی یا نحوی است؛
۸. فرایند انضمام، فعل لازم می‌سازد، درحالی‌که فرایند ترکیب، هر دو نوع فعل لازم و متعدی را می‌سازد.
۹. اسم منضم به فعل، نقش معنایی تنایی دارد، اما اسم به کاررفته در ترکیب، فاقد چنین نقشی است؛
۱۰. فعل انضمامی، هویت واژگانی شفاف دارد؛ یعنی هر جزء به‌طور مجزا دارای معنای خاص خود است. در مقابل، فعل ترکیبی هویت واژگانی شفاف ندارد و اجزاء آن، به‌ویژه عنصر فعلی، معنای سابق خود را از دست می‌دهد و از مجموع دو بخش سازنده کلمه مرکب، معنایی جدید به دست می‌آید که معنای هیچ‌یک از دو سازه آن نیست؛ یعنی معنای آن ترکیب‌پذیر نیست و اغلب دچار گسترش استعاری شده است؛
۱۱. فرایند انضمام زایاست. فرایند ترکیب از زایایی کمتری برخوردار است؛
۱۲. در برخی زبان‌ها، اسم جایگاه موضوعی خود را از دست می‌دهد و تنها محدودکننده فعل است.
- به منظور بررسی فعل‌های مرکب زبان فارسی و طبقه‌بندی آنها، مجموعه‌ای از فعل‌های مرکب، از روزنامه‌ها، گفتار روزمره و کتاب‌های دستورگردآوری گردید. هفتاد فعل بسیط در این مجموعه یافت می‌شود که با مقوله‌هایی متفاوت، از اسم گرفته تا صفت و غیره، فعل جدیدی را تشکیل داده‌اند. بعضی از این فعل‌های بسیط در تعداد اندکی از واژه‌های مرکب به کار رفته است؛ از این رو، فقط نمونه‌هایی که در ساخت حداقل پانزده فعل مرکب حضور دارد مورد بررسی قرار گرفت. در ۴۰۹۴ فعل مورد مطالعه، فعل‌های



بسیط «دادن»، «داشتن»، «زدن»، «گرفتن»، «نمودن»، و «یافتن»، پس از فعل «کردن»، بیشترین تعداد را دارا هستند. فعل «کردن» با ۱۷۳۶ نمونه، پربسامدترین فعل بسیط به کار رفته در ساخت فعل‌های مرکب است.

همایون فرخ (۱۳۳۷: ۵۲۸-۵۲۵؛ ۹۰۱-۹۵۹)، ۲۷ فعل و ناتل خانلری (۱۳۶۵: ۱۲۹)، ۲۵ فعل را بر شمرده‌اند که در ساختن فعل مرکب نقش دارند. فرشیدورد (۱۳۵۱: ۲۰۶) متذکر شده است که علاوه بر فعل‌های یادشده، می‌توان با فعل‌های دیگری نیز فعل مرکب ساخت. بعضی از فعل‌های ذکر شده در فهرست ناتل خانلری (۱۳۶۵)، از جمله ایستادن، پیوستن، خواستن، دیدن، فرسودن، گردیدن، و نهادن، در ساخت فعل‌های مرکب در داده‌های مورد مطالعه نگارنده به کار نرفته یا تعداد آنها اندک است. در مقابل، فعل‌های دیگری چون «انداختن»، «بودن» و «گذاشتن» یافت می‌شود.

دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۱۹-۲۳) افعال مرکب ترکیبی را به دو گروه متشکل از اسم + فعل و صفت + فعل تقسیم می‌کند. و در دسته اول از شش فعل «کردن»، «زدن»، «گرفتن»، «کشیدن»، «داشتن و خوردن»، و در دسته دوم از سه فعل کمکی ایستایی «بودن»، آغازی «شدن» و سببی «کردن» نام می‌برد.

در داده‌های مورد مطالعه در این پژوهش، ساختارهای متنوعی در فعل‌های مرکب مشاهده می‌شود که در آنها سازه غیر فعلی یا فعلی (خود فعل) بسیط نیست. در فعل‌های «بدگویی کردن»، برخورد کردن، سرچشمه گرفتن، پشت‌ورو ساختن، رفت و آمد کردن و بی‌سیم زدن»، عنصر غیر فعلی بسیط نیست و در فعل‌های «اطمینان پیدا کردن، بازی در آوردن، دم در کشیدن، هدف قرار گرفتن و تماس حاصل نمودن» عنصر فعلی بسیط نیست و این عناصر فعلی را می‌توان از نظر ساختاری به انواع بسیط، مرکب و پیشوندی تقسیم کرد. در بخش‌های بعدی به بررسی مشخصه‌های فعل انضمامی و وجوه تمایز آن با گروه فعلی، فعل مرکب ترکیبی و ساخت اسنادی می‌پردازیم؛ سپس، جایگاه عملکرد فرایند انضمام و ساختار فعل انضمامی و مقوله آن مطرح می‌گردد. وجه اشتراک سه نوع ساخت: «فعل مرکب ترکیبی، فعل مرکب انضمامی، و مفعول جنس و فعل» در این است که قید در جایگاه‌های مختلف جمله می‌آید، اما در بین اجزاء این ساخت‌ها نمی‌آید.

#### ۲-۱ مشخصه‌های فعل انضمامی در زبان فارسی

در بخش پیشین، دوازده مشخصه فعل انضمامی را به نقل از پژوهشگران بر شمردیم.

در این قسمت، بر آنیم تا دریابیم کدام یک از این مشخصه‌ها برای تمایز گذاشتن میان فعل مرکب انضمامی با فعل مرکب ترکیبی و ساخت گروه فعلی متشکل از مفعول اسم جنس و فعل مناسب‌تر است. به عنوان نمونه، فعل «برداشتن» را در چهار جمله ۷-۱۰ بررسی می‌کنیم.

۷. از تو کشو نمونه رو برداشتن. (از داخل کشو نمونه را برداشتنند).

۸. از تو کشو کتابتو برداشتن. (از داخل کشو کتاب را برداشتنند).

۹. از گندما نمونه برداشتن. (از گندماها نمونه برداشتنند).

۱۰. از تو کشو کتاب برداشتن. (از داخل کشو کتاب برداشتنند).

در جمله‌های (۷) و (۸)، فعل «برداشتن»، به ترتیب با دو مفعول صریح «نمونه را» و «کتاب را»، و در جمله (۱۰) با مفعول صریح اسم جنس «کتاب» به کار رفته است، در حالی که در جمله (۹) با فعل انضمامی «نمونه برداشتن» سروکار داریم. به ظاهر تفاوتی میان دو جمله (۹) و (۱۰) وجود ندارد و در هر دو، با اسم جنس فاقد هرگونه نشانه دستوری رویه‌رو هستیم؛ اما در واقع چنین نیست و در ساختار موضوعی فعل جمله (۹) تغییر ایجاد شده و فعل متعدی «برداشتن» به فعل لازم تبدیل شده است. از طرف دیگر، شاید بتوان بر مبنای ویژگی شماره ۷ ادعا کرد که جمله (۱۰) نیز جفت انضمامی جمله (۸) است. با استناد به معیار معنایی می‌توان این ادعا را رد کرد؛ زیرا فعل لازم «نمونه برداشتن» در جمله (۹) به عمل واحدی دلالت می‌کند و یک واحد واژگانی تلقی می‌شود و ساختار موضوعی فاعل/کنشگر و مفعول غیر صریح/منبع<sup>۱۸</sup> را دارد؛ در صورتی که فعل‌های متعدی جمله‌های (۷)، (۸) و (۱۰) از ساختار موضوعی فاعل/کنشگر، مفعول صریح/کنش‌پذیر و متمم/مکان برخوردارند.

مشکلی که در اینجا مطرح است شناسایی گروه فعلی متشکل از مفعول صریح فاقد نشانه‌ای چون «را»، موسوم به اسم جنس، از فعل مرکب انضمامی است؛ زیرا این دو ساخت، به ظاهر هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و ظاهراً نشانه‌ای صنوی برای تمیز این دو در ساخت زبان فارسی وجود ندارد. با توجه به مشخصه‌های ۸ و ۹، اسم (عنصر غیر فعلی) در فعل مرکب حاصل از انضمام اسمی، نقش معنایی کنش‌پذیر را دارد و فعل

عنصر فعلی) لازم است. در مقابل، اسم جنس دارای نقش مفعولی، هم حالت نحوی مفعول و هم نقش معنایی کنش‌پذیر را دارد و فعل هم متعدی است. مع هذا، به سبب نداشتن نشانه‌های صوری لازم برای نشان دادن نقش‌های نحوی و معنایی، نمی‌توان آنها را به سادگی از یکدیگر تمیز داد. بنابراین، علاوه بر معیار معنایی، به معیارهای صوری نیز نیازمندیم تا بتوانیم فعل مرکب (انضمامی یا ترکیبی) را از گروه فعلی و ساخت اسنادی بازشناسیم. از آنجاکه دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۳۴) معیار آوایی را مطرح کرده است و بحث بیشتر در این زمینه نیاز به مطالعه آزمایشگاهی دارد، از این معیار در می‌گذریم.

#### ۱-۲- تشخیص فعل مرکب از گروه نحوی:

دستوریان زبان فارسی از دو نوع مفعول صریح «معرفه» و «جنس» نام برده‌اند. تفاوت این دو نوع مفعول در این است که مفعول صریح جنس باید قبل از فعل قرار گیرد و نمی‌توان میان آن دو، سازه دیگری به کار برد، اما مفعول صریح معرفه را می‌توان بر مبنای جریان اطلاع، قبل از سازه‌هایی چون فعل، مفعول غیر صریح، قید زمان، قید مکان و غیره قرار داد. معین (۱۳۶۳: ۱۳۴۱: ۸) معنای اسم جنس را آزاد از مفاهیمی چون معرفگی و نکرگی و شمار توصیف می‌کند. قریب و دیگران (۱۳۶۳: ۱۳۲۸: ۲۴-۲۵) اسم عام یا جنس را مشترک مابین افراد هم جنس می‌دانند که برهیک از آنها دلالت می‌کند. به اعتقاد لاینز (Lyons 1977: 449) و کوئزک و همکاران (Quirk et al., 1985: 265) اسم جنس، به گروه یا فرد خاصی مربوط نمی‌شود، بلکه به طبقه آن چیز یا شیء دلالت می‌کند.

به گفته زرسنج (۱۳۶۲: ۱۲۵) در فعل مرکب، هر دو جزء غیر فعلی و فعلی به یک مفهوم دلالت می‌کنند، اما چنانچه دو جزء مستقل باشند با مفعول و فعل مواجه هستیم. وی از امکان افزودن «را» برای شناسایی فعل مرکب از بسیط استفاده کرده است. شریعت (۱۳۶۴: ۴۳) نیز اظهار می‌کند که مفعول احتیاجی به حرف «را» ندارد و می‌تواند با «را» یا بدون «را» بیاید. البرزی ورکی (۱۳۷۷: ۷۴) عقیده دارد که مفعول بیرونی می‌تواند به مفعول درونی وابسته شود و در این صورت، «را» به مفعول درونی مربوط نخواهد شد.

۱۱. این کار را جرئت نداشت.

۱۲. جرئت این کار را نداشت.

استفاده از نشانه «را» برای تشخیص مفعول صریح معرفه از مفعول صریح جنس مفید است، اما برای تفاوت گذاشتن میان فعل مرکب انضمامی و گروه فعلی، کمکی نمی‌کند؛

زیرا به موجب مشخصه ۷، هر فعل مرکب انضمامی می‌تواند جفتی غیرانضمامی داشته باشد. در جمله (۱۳- الف) واژه «غذا» با فعل «خوردن» یک فعل مرکب انضمامی را تشکیل می‌دهد که یک جفت غیرانضمامی (جمله ۱۳- ب) دارد.

۱۳- الف: اون داره غذا می خوره (او دارد غذا می خورد).

ب: اون داره غذا را می خوره (او دارد غذا را می خورد).

به موجب مشخصه های ۵ و ۶، فعل مرکب انضمامی، قابل گسترش است و متمم جمله‌واره‌ای دارد، درحالی که فعل مرکب ترکیبی، غیر قابل گسترش و فاقد متمم است. برجسته (Barjasteh 1983) فعل‌های مرکب را به انواع جداشدنی و جداناشدنی تقسیم کرده است، (دبیرمقدم ۱۳۷۶: ۱۳). داده‌های مورد مطالعه نگارنده مؤید وجود دو نوع فعل مرکب ترکیبی قابل گسترش و غیر قابل گسترش است.

تفاوت ساختاری گروه فعلی (دارای مفعول صریح معرفه یا نکره و فعل) با فعل مرکب انضمامی و ترکیبی غیر قابل گسترش در این است که فقط در گروه فعلی می‌توان اسم (مفعول) را گسترش داد و همراه با وابسته‌هایش (پیشین و پسین) به کار برد. در ساخت گروه فعلی (جمله‌های ۱۴- الف تا ت) دو واژه «آشن» و «خوردن» حضور دارد. «آشن» در این جملات به ترتیب در نقش مفعول صریح معرفه (۱۴- الف)، اسم جنس (۱۴- ب) و نکره (۱۴- پ و ت) به کار رفته است. در ساخت فعل مرکب ترکیبی حاصل از کلمات «غلت» و «خوردن» در جمله (۱۵) تنها یک واژه (فعل) مرکب به کار رفته است.

۱۴- الف: اون داره آش می خوره (او دارد آش را می خورد).

ب: اون داره آش می خوره (او دارد آش می خورد).

پ: اون داره آش خوشمزه‌ای می خوره (او دارد آش خوشمزه‌ای می خورد).

ت: اون داره یک کاسه آش می خوره (او دارد یک کاسه آش می خورد).

۱۵- اون داره رو زمین غلت می خوره (او دارد بر روی زمین غلت می خورد).

چنانچه فعل مرکب ترکیبی، قابل گسترش باشد، می‌توان وابسته صفتی هسته اسمی (۱۶- الف) را به شکل قید (۱۶- ب) قبل از فعل به کار برد. همچنین استفاده از متمم جمله‌واره‌ای (۱۶- پ) پس از هسته اسمی یا فعل میسر است. در مثال (۱۷)، فعل مرکب «احضار کردن» غیر قابل گسترش است و استفاده از وابسته صفتی یا قیدی در جمله (۱۷- ب) به بدیباخت شدن جمله منجر شده است؛ درحالی که استفاده از قید، قبل از همین

فعل در جمله (۱۷-پ) مجاز است.

۱۶- الف: او به مردم ستم فراوانی کرد.

ب: او به مردم فراوان ستم کرد.

پ: او به مردم ستمی که هرگز از خاطرها نخواهد رفت کرد. / او به مردم ستمی کرد که هرگز از خاطرها نخواهد رفت.

۱۷- الف: مدیریت مؤسسه او را احضار کرد.

ب: \*مدیریت مؤسسه او را احضار فوری کرد.

پ: مدیریت مؤسسه او را فوراً/ فوری احضار کرد.

مشخصه‌های ۵ و ۶ در مورد فعل‌های مرکب انضمامی در زبان فارسی، مصداق ندارد؛ زیرا اسمی که به فعل منضم شده، اسم جنس و غیرارجاعی است و نمی‌توان آن را - بر مبنای تعریفی که از اسم جنس داده‌اند - با وابسته‌های اسم، که معرفه‌ساز یا نکره‌ساز هستند، به کار برد یا آن را از فعل جدا کرده، سازه‌ای در میان آن دو قرار داد.

فرایند قلب نحوی<sup>۱۹</sup> بر مفعول صریح معرفه (۱۸- الف) و نکره (۱۹- الف) عمل کرده و آنها را در جمله‌های (۱۸- ب) و (۱۹- ب) جایجا ساخته است؛ باین حال، هر دو جمله خوش ساخت‌اند، اما عملکرد این فرایند بر اسم جنس در گروه فعلی (۲۰- الف) و فعل مرکب انضمامی (۲۱- الف) موجب پیداساخت شدن جمله‌های (۲۰- ب) و (۲۱- ب) شده است.

۱۸- الف: شایان کتاب را به کتابدار داد.

ب: کتاب را شایان به کتابدار داد.

۱۹- الف: شایان (یک) کتابی از من گرفت.

ب: شایان از من (یک) کتابی گرفت.

۲۰- الف: شایان از من کتاب گرفت.

ب: \*شایان کتاب از من گرفت.

۲۱- الف: شایان در این کار تخصص دارد.

ب: \*شایان تخصص در این کار دارد.

علاوه بر قابلیت فوق، گاه مشاهده می‌شود که سازه‌ای در میان اجزای فعل مرکب ترکیبی ظاهر می‌شود که به عنصر غیر فعلی متصل شده است. این سازه، در واقع یکی از سازه‌های جمله و یا همتای آن است که به عنصر غیر فعلی متصل می‌شود و وابسته عنصر غیر فعلی به‌شمار نمی‌آید. ضمیر پی‌بستی «یش» در جمله‌های (۲۲-ب) و (۲۲-پ)، به ترتیب نقش تأکیدی و مفعولی را بر عهده دارد.

۲۲-الف: ناشر کتاب را چاپ کرد.

ب: ناشر کتاب را چاپش کرد.

پ: ناشر چاپش کرد.

ماهیت اسم جنس مانع از این می‌شود که ضمیر پی‌بستی تأکیدی یا مفعولی به آن متصل گردد. از طرف دیگر، چنانچه مفعول اسم جنس در ساخت به کار رود، می‌تواند مرجع ضمیر تهی (۲۳-الف) یا ضمیر غیر شخصی (۲۳-ب) در جمله پیرو باشد؛ در حالی که اسم منضم، در فعل مرکب انضمامی (جمله‌های ۲۴-الف و ب) نمی‌تواند مرجع واقع شود. پستال (Postal 1969) بر مبنای محدودیت جزیره‌ای عنصر مرجع دار اظهار می‌کند که بخشی از یک واژه نمی‌تواند رابطه ارجاعی با سازه‌ای دیگر در ساختار جمله داشته باشد (Shibatani and Kageyama 1988: 472).

۲۳-الف: من از بابام پول می‌گیرم و Ø (ضمیر تهی) خرج می‌کنم.

ب: من از بابام پول می‌گیرم و خرجش می‌کنم.

۲۴-الف: # من ماهی می‌گیرم و Ø می‌بزم.

ب: # من ماهی می‌گیرم و می‌بزمش.

#### ۲-۱-۲ تشخیص فعل مرکب انضمامی از مرکب ترکیبی

پژوهشگرانی که درباره فعل مرکب تحقیق کرده‌اند آزمون‌هایی برای تشخیص انواع آن به دست داده‌اند که با اشاره به بعضی از آنها سعی خواهیم کرد وجه تمایز انواع این فعل‌ها را بررسی کنیم. با استفاده از آزمون مصدرسازی (karimi-Doostan 1997: 13) می‌توان فعل مرکب انضمامی را از ترکیبی باز شناخت. اجزاء فعل مرکب انضمامی را می‌توان در ساخت اضافه‌ای به کار برد که صورت مصدری عنصر فعلی در آن نقش مضاف را بر

عهده دارد؛ در صورتی که فعل مرکب ترکیبی در چنین ساختاری کاربرد ندارد.

فعل انضمامی	فعل ترکیبی
اختلاف انداختن < انداختن اختلاف	دست انداختن < * انداختن دست
بار بردن < بزدن بار	تشریف بردن < * بردن تشریف
خطار دادن < دادن خطار	ادامه دادن < * دادن ادامه
نفس کشیدن < کشیدن نفس	گردن کشیدن < * کشیدن گردن

صورت مصدری فعل بسیط (جمله ۲۵) یا فعل مرکب ترکیبی (جمله ۲۶)، در ساخت اضافه، نقش مضاف را برعهده دارند و مفعول، نقش مضاف‌الیه را؛ درحالی که صورت مصدری فعل مرکب انضمامی (جمله ۲۷) فقط با فاعل در چنین ساختاری کاربرد دارد. از طرف دیگر، در جمله ۲۸ که دارای فعل مرکب انضمامی نوع دوم (طبقه ساز) است، فاعل و مفعول در جایگاه مضاف‌الیه به کار رفته‌اند و شاید بتوان این وجه تمایز را نیز به عنوان یکی از آزمون‌های تشخیص فعل مرکب انضمامی از ترکیبی قلمداد کرد.

۲۵. خیاط پارچه را برید. < بریدن پارچه... / \* بریدن خیاط

۲۶. مریم بافتنی را سر انداخت. < سر انداختن بافتنی... / \* سر انداختن مریم

۲۷. بچه غذا می‌خورد. < غذا خوردن بچه...\*

۲۸. او ماشین را استارت زد.<sup>۲۱</sup> < استارت زدن ماشین پنج دقیقه طول کشید. / استارت زدن علی پنج دقیقه طول کشید.

حضور ضمیرهای پی‌بستی تأکیدی و مفعولی در میان اجزاء فعل مرکب انضمامی جمله‌های (۲۹- الف) و (۲۹- ب) باعث بدساخت شدن این جمله‌ها شده است؛ زیرا ضمیر نقش ارجاعی دارد و در صورت اتصال به عنصر غیر فعلی، به آن هم نقش ارجاعی می‌دهد.

۲۹- الف: \* علی خانه را ارش برد.

ب: \* علی ارشش برد.

آزمون دیگری که در متون مطرح شده، استفاده از ساخت مجهول است. در ساخت مجهول، فعل متعدی به لازم بدل می‌شود، فاعل نقش می‌بازد، و مفعول صریح به جایگاه

فاعل ارتقا می‌یابد، اما همچنان نقش معنایی کنش‌پذیر فعل را داراست. تشخیص فعل مرکب ترکیبی از انضمامی بر مبنای مجهول‌سازی همیشه میسر نیست. و این امکان از فعلی به فعل دیگر متغیر است. البرزی ورکی (۱۳۷۷: ۷۲) نیز به آزمون مجهول‌سازی اشاره می‌کند، اما همان‌طور که دبیرمقدم (۱۳۶۴: ۴۵) تصریح کرده‌است، قاعدهٔ مجهول‌سازی تنها بر فعل‌های ارادی اعمال می‌شود؛ از این رو، می‌توان گفت فعل‌های غیرارادی، فناقد موضوع دارای نقش کنشگرند و به مجهول تبدیل نمی‌شوند. به این ترتیب، نمی‌توان با استفاده از این آزمون، انضمامی بودن فعل‌هایی چون «شانس آوردن» یا «خواب دیدن» را مشخص ساخت. در مواردی نیز که این آزمون کاربرد دارد تنها برای تشخیص فعل مرکب انضمامی از ترکیبی به کار می‌آید، اما کمکی به فرق نهادن میان فعل مرکب انضمامی و سیاحت نحوی متشکل از اسم جنس و فعل نمی‌کند.

۳-۱-۲ تشخیص فعل مرکب از ساخت اسنادی.

گاهی تشخیص صورت مجهول فعل مرکب از ساخت اسنادی با دشواری مواجه می‌شود؛ زیرا صورت مجهول بعضی از فعل‌های مرکب به ساخت اسنادی شباهت دارد. در این قبیل موارد، اسم مفعول یا صورت مجهول عنصر فعلی حذف شده‌است. در جمله‌های زیر به ترتیب فعل مرکب انضمامی (۳۰)، فعل مرکب ترکیبی (۳۱)، و مسند و فعل ربطی (۳۲) به کار رفته‌است.

۳۰- الف: من لباس‌ها را اتو زدم.

ب: لباس‌ها اتو زده شد. < لباس‌ها اتو شد. < اتوی لباس‌ها وظیفهٔ اوست.

۳۱- الف: آنها نامه را به کارمند مسئول ارجاع کردند.

ب: نامه به کارمند مسئول ارجاع کرده شد. < نامه به کارمند مسئول ارجاع شد. < ارجاع

نامه به کارمند مسئول کار مرا راحت کرد.

۳۲- بچه از بازی خسته شد. < «خسته بچه...»

مسند صفتی (جملهٔ ۳۲) در جایگاه مضاف به کار نمی‌رود، در حالی که حضور دو عنصر غیر فعلی «اتو» و «ارجاع» در جملات (۳۰) و (۳۱) در جایگاه مضاف، خوش ساخت محسوب می‌شود. در ساخت اسنادی، مسند نقش وابستهٔ فاعل را بر عهده دارد، اما در ساخت مجهول، عنصر غیر فعلی، وابستهٔ فاعل تلقی نمی‌شود و در واقع، عملی است که فاعل‌پذیر آن است. به همین سبب، ساخت اضافه برای تشخیص ساخت اسنادی از



فعل مرکب (انضمامی و ترکیبی) کاربرد دارد. دبیرمقدم (۱۳۶۴: ۴۱) استفاده از آزمون افزودن عبارت قیدی «خودبه‌خود» را برای شناسایی ساخت اسنادی پیشنهاد کرده است:

۴-۱-۲ جایگاه فرایند انضمام

جایگاه عملکرد فرایند انضمام نیز توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است. به اعتقاد نیکر (BAKER 1988: 59) انضمام، فرایندی نحوی و حرکت هسته به هسته است. روزن (ROSEN 1989: 313-314) استدلال می‌کند که انضمام، فرایند حرکت نحوی نیست. بررسی داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که در چارچوب استدلال‌های وی، انضمام در زبان فارسی نیز فرایندی واژگانی است و در حوزه صرف عمل می‌کند. در زبان فارسی هر دو نوع انضمامی لازم و متعدی یافت می‌شود. نوع لازم فعل انضمامی به مفعول نیاز ندارد. فعل انضمامی متعدی در زبان فارسی همراه با مفعول (جمله‌های ۳۹ و ۴۰ در بخش ۲-۱-۲) به کار می‌رود.

در رویکرد نحوی، تنها حرکت مفعول صریح پذیرفته می‌شود؛ زیرا فعل همچنان بر رد آن حاکمیت می‌کند. در صورتی که در بسیاری از زبان‌ها، علاوه بر مفعول صریح، عناصر دیگری چون ابزار، وسیله، مکان و غیره به فعل منضم می‌شوند که فاقد نقش کنش‌پذیر<sup>۲۲</sup> و یا پذیرنده<sup>۲۳</sup> هستند. از طرف دیگر، تمامی ساخت‌های انضمامی را نمی‌توان حاصل انضمام مفعول به فعل قلمداد کرد؛ زیرا زیبایی صرف و نحو از نظر کمی با یکدیگر تفاوت دارد و قواعد واژه‌سازی در حوزه صرف بر همه پایه‌های محتمل عمل نمی‌کند. همچنین، در رویکرد نحوی فرض بر این است که تمامی توصیفگرهای مفعول از آن منفصل شود و در ساخت جمله دارای فعل انضمامی حضور نداشته باشد، در صورتی که در زبان‌های طبقه‌ساز چنین نیست. در زبان فارسی، توصیفگر هسته گروه اسمی دارای نقش مفعول ممکن است به صورت مفعول غیر صریح (بخش ۲-۱-۲) همچنان در ساخت حضور داشته باشد. ساختار فعل مرکب انضمامی و انواع آن در بخش بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## ۲-۲ ساختار فعل مرکب انضمامی

گرایش گویشوران زبان فارسی به استفاده از فعل مرکب به جای فعل بسیط است و

می توان به نمونه های زیر اشاره کرد: فریفتن = فریب دادن، فرسودن = فرسوده کردن، طلبیدن = طلب کردن، خوابیدن = به خواب رفتن، گریستن = گزیه کردن، اندیشیدن = اندیشه کردن / در اندیشه بودن، جنگیدن = جنگ کردن. فعل های بسیط را بر مبنای تعداد موضوع ها، به انواع یک ظرفیتی یا لازم (جمله ۳۳)، دو ظرفیتی یا متعدی یک مفعولی (جمله ۳۴) یا لازم یک مفعولی (جمله ۳۵) و سه ظرفیتی یا متعدی دو مفعولی (جمله ۳۶) تقسیم می کنند. بعضی از سه ظرفیتی ها را سه جزئی (جمله ۳۷) نیز می نامند؛ زیرا علاوه بر مفعول، حضور متممی مکانی در جمله ضروری است.

۳۳. رضا افتاد.

۳۴. رضا کتاب را خواند.

۳۵. او به فرزندانش می بالد.

۳۶. رضا کتاب را به علی داد.

۳۷. رضا کتاب را در قفسه گذاشت.

عناصر دیگری چون مسند، متمم فاعلی، متمم مفعولی، قید و غیره، ممکن است در جمله حضور داشته باشند. در صورتی که بسامد وقوع این عناصر با یکدیگر فزونی گیرد و گویسوران به کرات شاهد باهمایی کلمات باشند تصور می کنند که با سازه واحدی سروکار دارند و از آن پس، آن دو یا چند واژه را با یکدیگر به کار می برند و به مرور، بر تعداد واژه های غیر بسیط و از جمله فعل مرکب می افزایند. بررسی فعل های گردآوری شده نشان می دهد که در زبان فارسی، عناصری که نقش مفعول، فاعل، قید، وابسته صفتی، متمم و غیره را داشته اند به فعل بسیط منضم شده، فعل مرکب را ساخته اند. در اغلب نمونه های مورد مطالعه، سازه ای که به فعل منضم شده مفعول صریح است و می توان این نوع ساخت را پیش نمونه انضمام در زبان فارسی نامید.

۲-۲-۱ انضمام مفعول صریح.

۱. در صورتی که مفعول صریح به فعل منضم شود ممکن است دیگر موضوع های

فعل، در همان نقش های نحوی و معنایی پیشین خود در ساخت به کار روند.

۳۸. آنها خون را [از بیمار/ داوطلب] مفعول غیر صریح/ منع گرفتند. < آنها [از بیمار/ داوطلب] مفعول غیر صریح/

منع خون گرفتند. < خون گرفتن

۲. در برخی مواقع، هنگامی که مفعول صریح به فعل منضم می شود، موضوع دیگری

به جایگاه مفعول صریح ارتقا یافته، نقش آن را بر عهده می‌گیرد.

۳۹. [تو را] مفعول صریح/کنش‌پذیر [به/ بر لباس‌ها] مفعول غیر صریح/مدفأ کشیدند. < [لباس‌ها را] مفعول صریح/کنش‌پذیر اتو کشیدند > اتو کشیدند.

۴۰. واکس به کفشا زد (واکس را به کفش‌ها زد). < کفش‌رو واکس زد. > واکس زدند.  
۳. در صورتی که عنصر فعلی به عنوان فعل بسیط نیازمند موضوع دیگری باشد، ممکن است وابسته‌های مفعول (منضم شده) در جایگاه آن موضوع ظاهر شده، (جمله ۴۱- الف) یا از ساخت حذف شود (جمله ۴۱- ب).

۴۱- الف: او [عکس خانه را] مفعول صریح/کنش‌پذیر گرفت. < او [از] بخانه [مفعول غیر صریح/منبع عکس گرفت. > عکس گرفتن.

ب: او [عکس خانه را] مفعول صریح/کنش‌پذیر گرفت. < او [عکس گرفت] فعل لازم > عکس گرفتن

#### ۲-۲-۲ مفعول غیر صریح

در بعضی فعل‌ها، حضور متمم حرف اضافه‌ای خاصی اجباری است و این فعل‌ها را فیعل حرف اضافه‌ای نیز می‌نامند (Quirk et. al. 1985: 1155). مفعول غیر صریح یا حرف اضافه‌ای، پس از منفصل شدن از حرف اضافه، به فعل منضم می‌شود. عنصر منضم همیشه هسته گروه خود نیست. در جمله (۴۲) واژه «دار» هسته گروه حرف اضافه‌دار نیست.

۴۲. او را [بر/ به دار] مفعول غیر صریح/مدفأ کشیدند. < او را دار کشیدند. > دار کشیدند

به عقیده میتون (Mithun 1984: 889; 1986: 36) گویشوران، فهرستی از این فعل‌های مرکب را در مجموعه واژگانی ذهن خود ذخیره نکرده‌اند، بلکه بنا بر ضرورت و به هنگام نیاز، بر مبنای قالب‌های رایج، یعنی به قیاس، این واژه‌ها را ابداع می‌کنند. گویشورانی که با این نوواژه‌ها مواجه می‌شوند به راحتی معنای آنها را درمی‌یابند؛ زیرا از شفافیت معنایی برخوردارند. معنای فعل مرکب ممکن است ترکیب‌پذیر باشد، یعنی از کنار هم گذاشتن معنای تک‌تک اجزاء بتوان به معنای فعل پی برد؛ یا ترکیب‌پذیر نباشد، که در این صورت معنای کلمه مرکب با معنای حاصل از عناصر سازنده آن متفاوت است (Payne 1997: 93). معنای فعل‌های مرکب انضمامی در گذر زمان دچار تحول می‌شود و زمانی که معنای آنها اصطلاحی و غیر قابل پیش‌بینی باشد به فهرست فعل‌های ترکیبی راه یافته‌اند. مقوله فعل حاصل را در بخش ۳-۲ بررسی خواهیم کرد.

به نظر گِرتس (Gerdis 1998: 85) در زبان‌هایی که انضمام اسمی دارند، محدوده‌دیت‌های زیادی بر روی اسم منضم افعال می‌شود؛ از جمله اینکه اسم‌های ساخته شده با فرایند اسم‌سازی یا ترکیب، به فعل منضم نمی‌شوند. در زبان فارسی مثال‌های نقیض فراوانی مانند آزمایش دادن، انگیزه داشتن، اردنگی خوردن، آگاهی داشتن، برخورد داشتن، برتری داشتن، بنده پروردن، بی‌سیم زدن، پشتک زدن، روغن‌ریزی داشتن، قرارداد بستن و پس‌گردنی زدن یافت می‌شود که، عنصر غیر فعلی در آنها بسیط نیست و محصول فرایندهای اسم‌سازی است.

همان‌طور که در بخش پیشین اشاره شد، دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۲۶) برای اثبات اینکه انضمام در زبان فارسی فرایندی صرفی است استدلال می‌کند که برون‌داد انضمام، برون‌داد فرایندهای واژه‌سازی است و به‌عنوان مثال به واژه‌های «آب‌میوه‌گیری، کتاب‌فروشی، و چای‌خوری» اشاره می‌کند. بر مبنای این گفته، احتمال داده می‌شود که برای تمامی واژه‌هایی از این دست، فعل‌های مرکب یا انضمامی، در فهرست واژگان ذهنی فارسی‌زبانان یافت شود؛ یعنی واژه‌هایی چون «خرماپزان، سوزن‌دوزی، بدن‌سازی، و زورگیری» از فعل‌های «خرما پختن، سوزن دوختن، بدن ساختن، و زور گرفتن» ساخته شده باشند. شاید بتوان برای آنها به‌طور فرضی فعل‌های مرکبی پیشنهاد کرد، اما این کار از اقتصاد زبانی به‌دور است. ظاهراً گویشوران زبان، قالب‌های رایج را در زبان خود تشخیص می‌دهند و به قیاس با صورت‌های موجود، دست به آفرینش واژه‌هایی می‌زنند که برای آنها نمی‌توان فعلی را در زبان یافت و شاید در آینده با فرایند پسین‌سازی، صورت فعلی این‌گونه واژه‌ها، و همچنین واژه‌های هم‌خانواده با آنها نیز رواج یابد. به‌طور مثال، اخیراً از صفت‌های «خودسوز، خودکشن، و خودزن» در متون خبری استفاده می‌شود که از واژه‌های «خودسوزی، خودکشی، و خودزنی» ساخته شده‌اند. این قالب‌ها از چنان رواجی برخوردارند که حتی بدون وجود هیچ‌گونه پیشینه‌ای، فارسی‌زبانان با انضمام اسم یا صفت به ستاک حال یا گذشته فعل، به واژه‌سازی دست می‌زنند، مانند: «کارآفرین، کف‌پاش، جین‌پوش، سینمارو، کاربست، سال‌گشت و رویکرد». به نظر رائدر (Ryder 2000) تغییر در زبان، از یک عنصر واژگانی به عناصر دیگر انتشار می‌یابد و در صورتی که گویشوران این تغییر را در بافت‌های مختلف به کار برند بسامد آن افزایش خواهد یافت. در مقاطع مختلف انتشار یک نوآوری،

صورت‌های قدیم و جدید، به‌طور هم‌زمان، با هم به کار می‌روند و به تدریج صورت‌های زبانی تغییر می‌کنند، آنچنان‌که اهل زبان متوجه نمی‌شوند که تغییری در حال وقوع است. تردیدی نیست که واژه‌های انضمامی، خود می‌توانند درون‌داد فرایندهای انضمام و اشتقاق قرار گیرند، مانند «پول خرج کن» و «گل زنی»، و در این صورت، چنین ساخت‌هایی پایگانی هستند؛ یعنی ابتدا واژه «خرج کن» ساخته شده، سپس واژه «پول» به آن منضم گردیده است، و یا ابتدا واژه «گل زن» ساخته شده، سپس پسوند «ی» به آن افزوده شده است.

فعل حاصل از فرایند انضمام، وضعیت یا فعالیت عادی یا عام را بیان می‌کند (Gerds 1998: 85). به‌طور مثال، واژه‌هایی چون «ماهی گرفتن، عکس گرفتن و فیلم گرفتن» در زبان فارسی رایج است، اما واژه‌هایی چون «پلنگ گرفتن» یا «آهو گرفتن» کاربرد ندارد. فعل مرکب (انضمامی یا ترکیبی) همچون یک فعل بسیط عمل می‌کند و تمام صورت‌های ممکن را داراست.

### ۲-۲ مقوله فعل مرکب انضمامی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، به نظر دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۲۰-۲۳، ۴۱) فعل مرکب انضمامی همیشه لازم است و فعل مرکب ترکیبی حاصل از ترکیب صفت یا اسم با فعل ممکن است لازم یا متعدی باشد.

بر مبنای مطالعه حدود ۳۷۲۲ فعل مرکب ترکیبی و ۳۷۲ فعل مرکب انضمامی، فعل‌های مرکب را با استفاده از نمونه‌های فراهم شده می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد:

جدول شماره ۱: انواع فعل

فعل مرکب ترکیبی			فعل مرکب انضمامی		
متعدی - لازم	لازم	متعدی	متعدی - لازم	لازم	متعدی
اسم + فعل	اسم + فعل	صفت + فعل	اسم + فعل	اسم + فعل	اسم + فعل
شاهد آوردن	ناتس آوردن	بهبان آوردن	پدید آوردن	گرد آوردن	ایمان آوردن
اندازه گرفتن	اجازه گرفتن	اشکال گرفتن	کردن گرفتن	آسان گرفتن	ارتباط گرفتن
اتو کشیدن	دست کشیدن	سنباده کشیدن	آب کشیدن	بالا کشیدن	رنج کشیدن
مهر زدن	بوق زدن	آهپول زدن	ماست زدن	گنیز زدن	شیرجه زدن
—	—	—	—	—	دامن زدن

فعل‌های مرکب ترکیبی لازم و متعدی یا دوجهی که از اسم و فعل ساخته شده‌اند

دارای انواع جدانشدنی و جداناشدنی نیز هستند:

جدول شماره ۲: گسترش‌پذیری فعل‌ها

فعل مرکب ترکیبی					
جداناشدنی			جدانشدنی		
متعدی - لازم	لازم	متعدی	متعدی - لازم	لازم	متعدی
رسمیت دادن	چان دادن	انجام دادن	آموزش دادن	بار دادن	پوشش دادن

ساختار موضوعی فعل، پس از انضمام عنصر غیر فعلی به آن تغییر می‌کند. فعل‌های بسیط «دادن» و «گرفتن» (جمله‌های ۴۴- الف و ۴۵- الف) به سه موضوع نیاز دارند تا جمله حاصل خوش‌ساخت محسوب شود. تعداد موضوع‌های فعل، بعد از انضمام مفعول صریح به آن، به ۲ کاهش می‌یابد. گاه فعل حاصل (جمله ۴۵- ب) لازم است و به مفعول صریح نیاز ندارد و گاه پس از عملکرد فرایند انضمام، تنها تغییر قابل مشاهده، کاهش ظرفیت فعل است و موضوع دیگر با همان حالت نحوی و نقش معنایی پیشین خود در جمله (۴۴- ب) حضور دارد. در جمله (۴۴- ب) عنصر غیر فاعلی به جایگاه مفعول صریح ارتقا می‌یابد و فعل متعدی است؛ گرچه ساختار موضوعی آن با فعل بسیط «دادن» تفاوت دارد.

۴۴- الف: مادر شیر را به بچه می‌دهد.

ب: مادر به بچه شیر می‌دهد.

پ: مادر بچه را شیر می‌دهد.

۴۵- الف: آنها خبر را از خبرگزاری گرفتند.

ب: آنها از خبرگزاری خبر گرفتند.

در جمله (۴۴- پ)، اسم منضم به فعل فاقد نقش تتایی است و تنها محدودکننده فعل است و معنای فعل مرکب، به عمل واحد و خاصی دلالت می‌کند. در جمله (۴۴- ب)، پس از انضمام مفعول صریح به فعل، تغییری در وضعیت مفعول غیر صریح داده نشده است و می‌توان فرض کرد که اسم منضم به فعل هنوز نقش تتایی خود را دارد و معنای فعل کاملاً ترکیب‌پذیر است. به نظر می‌رسد که به مرور، معنای فعل مرکب انضمامی تغییر می‌کند و اصطلاحی می‌شود و در این معنای اصطلاحی، ممکن است دو وجهی باشد. این وضعیت در جمله (۴۶) مشاهده می‌شود. در جمله (۴۶- الف) فعل

مرکب متعددی است و در (۴۶-ب) لازم.

۴۶- الف: اون مریضو [آمپول زد] بندی < (او مریض را آمپول زد).

ب: اون هر روز [آمپول می‌زنه] لازم < (او هر روز آمپول می‌زند).

لازم یا متعددی بودن فعل پایه می‌تواند با لازم یا متعددی بودن فعل انضمامی متفاوت باشد. «انداختن»، «آوردن»، «دادن»، «کشیدن» و «زدن» (جمله‌های ۴۷-الف تا ۵۲-الف) فعل‌های متعددی هستند؛ درحالی‌که «بچه انداختن» (جمله ۴۷-پ) و «شانس آوردن» (جمله ۴۸-ب) فعل انضمامی لازم، و «گزارش دادن»، «دار کشیدن»، «چوب زدن» و «بیل زدن» (جمله‌های ۴۹-ب تا ۵۲-ب) فعل‌های انضمامی متعددی هستند. فعل متعددی می‌تواند در معنای استعاری (جمله ۴۷-پ) یا دلالتی و غیراستعاری (جمله ۴۹-ب) در ساخت فعل مرکب انضمامی لازم یا متعددی شرکت کند.

۴۷- الف: او بشقاب را به زمین [انداخت] بندی.

ب: او بچه‌اش را [انداخت] بندی.

پ: او [بچه انداخت] لازم.

۴۸- الف: او کتاب را [آورد] بندی.

ب: او در مسابقه [شانس آورد] لازم.

۴۹- الف: او گزارش خرابی تلفن را به مخابرات [داد] بندی.

ب: او خرابی تلفن را به مخابرات [گزارش داد] بندی.

۵۰- الف: قاتل را بر دار [کشیدند] بندی.

ب: قاتل را [دار کشیدند] بندی.

۵۱- الف: علی او را با چوب [زد] بندی.

ب: علی او را [چوب زد] بندی.

۵۲- الف: بیل را به زمین [زدند] بندی.

ب: زمین را [بیل زدند] بندی.

انضمام اسمی به مفهوم انفصال یکی از موضوع‌های فعل از تمامی وابسته‌هایش و منضم ساختن آن به فعل است. در بیشتر موارد، مفعول صریح به فعل منضم می‌شود؛ پس طبیعی است که فرایند انضمام بر فعل لازم عمل نکند، اما در فعل‌های ترکیبی مثال‌هایی چون «کش رفتن»، «نشانه رفتن» و «شامل شدن» یافت می‌شود که از فعل لازم

و ربطی ساخته شده‌اند، اما متعدی هستند.

### ۳. سیر تحول فعل مرکب

در گذر زمان و در نتیجه کثرت استعمال یا باهمایی دو کلمه دارای نقش مفعول، متمم مفعولی، قید (مکان، زمان، یا ابزار) یا فاعل یا فعل، این دو کلمه در هم می‌آمیزند و عنصر غیر فعلی، پس از انفصال از تمامی نشانه‌های صرفی و نحوی، به فعل منضم شده، فعل مرکب انضمامی به دست می‌آید. در نتیجه این آمیزش، از تعداد موضوع‌های فعل، یعنی ظرفیت آن، کاسته می‌شود و فعل لازم به دست می‌آید. در این مرحله، برای هر فعل مرکب انضمامی، جفتی غیرانضمامی نیز یافت می‌شود. پس از آن ممکن است گویشوران، یکی دیگر از موضوع‌های فعل یا وابسته‌های به‌جامانده از مفعول را، مفعول صریح تلقی کنند و آن را به عنوان مفعول صریح برای فعل مرکب انضمامی به کار ببرند. در زبان فارسی، این نوع فعل مرکب انضمامی (موسوم به طبقه‌ساز) نیز یافت می‌شود که متعدی است و نیاز به مفعول صریح دارد. بسامد وقوع فعل مرکب انضمامی لازم در داده‌های مورد مطالعه، چهار برابر فعل مرکب انضمامی متعدی است و این خود می‌تواند دلیل تقدم ساخت انضمامی لازم بر متعدی باشد.

در مرحله بعدی، این دو عنصر چنان در هم آمیخته می‌شوند که دیگر جفت انضمامی برای آنها یافت نمی‌شود. باهمایی مکرر این اسم و فعل با یکدیگر، منجر به تثبیت شدگی یا واژگانی شدگی شده، پس از آن معنای فعل دچار بسط یا گسترش استعاری می‌شود و دیگر نمی‌توان معنای کلمه مرکب را بر مبنای معنای تک‌تک اجزاء آن به دست آورد و در این مرحله، فعل مرکب را ترکیبی نام می‌دهند. تکواژهای وابسته دستوری مختص فعل، مانند نشانه وجه امری و التزامی «ب»، یا پسوند تصریفی شناسه، به عنصر فعلی (اصلی یا کمکی) متصل می‌شوند و تکواژهای آزاد دستوری مختص فعل، مانند فعل‌های کمکی و وجهی، در میان اجزاء فعل مرکب انضمامی و ترکیبی، و مفعول (اسم جنس) و فعل قرار می‌گیرند. به مرور زمان، عنصر غیر فعلی افعال مرکب ترکیبی را می‌توان گسترش داده، همراه با وابسته‌ای (واژه، گروه، یا جمله‌واره) به کار برد. فعل‌های مرکب ترکیبی را به انواع جداشدنی و جداناشدنی تقسیم کرده‌اند.

برای تشخیص مراحل گذار از تحول فعل مرکب انضمامی به ترکیبی می‌توان از حذف



اسم مفعول در ساخت مجهول استفاده کرد. فعل‌هایی (مثال‌های ۵۳-۵۴) که فقط با حذف اسم مفعول به کار می‌روند کاملاً ترکیبی شده‌اند. چنانچه صورت مجهول فعل (مثال ۵۵) با اسم مفعول و بدون آن یافت شود، فعل در مرحله گذار است.

۵۳- الف: او آتش را شعله‌ور کرد.

ب: آتش شعله‌ور کرده شد.

ج: آتش شعله‌ور شد.

۵۴- الف: آتش خانه را ویران ساخت.

ب: خانه ویران ساخته شد.

ج: خانه ویران شد.

۵۵- الف: خبرنگار حادثه را گزارش داد.

ب: حادثه گزارش داده شد.

ج: حادثه گزارش شد.

می‌توان فرض کرد که فعل‌های مرکب ترکیبی «تاب آوردن»، «بار آمدن»، «سر رفتن» و غیره، از ساخت‌هایی شبیه جمله‌های (۵۶-۵۸) حاصل شده‌است و شاید بتوان گفت که در طول زمان از انضمامی به ترکیبی تبدیل شده‌اند. مطالعات ریشه‌شناختی و تاریخی، به روشن شدن چگونگی پدیدار شدن فعل‌های مرکب و سیر تحول آنها کمک خواهد کرد.

۵۶- او تاب مصیبت را / تاب گرما را آورد. < او مصیبت را تاب آورد. < تاب آوردن.

۵۷- این بچه خوب به بار آمده‌است. < این بچه خوب بار آمده‌است. < بار آمدن.

۵۸- حوصله او به سر رفت. < حوصله او سر رفت. < سر رفتن.

به عقیده دیرمقدم (۱۳۷۶: ۴۳) فرایند انضمام زایاتر از فرایند ترکیب است و فعل‌های انضمامی فهرست بازی را تشکیل می‌دهند. چنانچه این دو نوع فعل مرکب را از نظر تعداد مقایسه کنیم، پس‌امد فعل‌های مرکب ترکیبی نزدیک به ده برابر فعل‌های مرکب انضمامی است، اما در صورتی که زایایی را به معنای ساختن واژه‌های جدید تعبیر کنیم فرایند انضمام زایاتر است و تصور نگارنده بر این است که مطالعه تاریخی سیر تحول این فعل‌ها فرضیه او را تأیید خواهد کرد.

فعل‌های مرکب را می‌توان بر مبنای مقوله و قابلیت گسترش به انواعی تقسیم کرده،

پوستاری از این فعل‌ها را، به ترتیب، از فعل انضمامی تا فعل ترکیبی متعدی، به شکل

زیر ارائه کرد:

انضمامی	انضمامی	انضمامی	ترکیبی	ترکیبی	ترکیبی	ترکیبی	ترکیبی	ترکیبی
لازم	متعدی	دووجهی	لازم	لازم	دووجهی	دووجهی	متعدی	متعدی
جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی	جدانشدنی
بوق	بخیه	قول	وقت	ابرام	نیاز	تسلی	اقدام	عنان
زدن	زدن	دادن	گرفتن	یافتن	داشتن	دادن	فرمودن	کشیدن

#### ۴. نتیجه گیری

فرایند انضمام یکی از فرایندهای واژه سازی است که در زبان فارسی اسم، صفت، قید و فعل می سازد. به منظور مطالعه این فرایند، پیکره ای متشکل از ۲۰۷۱ فعل لازم ترکیبی، ۱۶۰۴ فعل متعدی ترکیبی، ۲۵۴ فعل لازم انضمامی، ۶۴ فعل متعدی انضمامی و ۱۰۱ فعل دووجهی گردآوری شد. ساختمان اسم، صفت، و قید مرکب ساخته شده از عنصری غیر فعلی و فعل در این مقاله مورد بررسی قرار نگرفته است.

تنوع ساختی فعل های مرکب بر این دلالت دارد که در صورت افزایش بسامد وقوع اسم، صفت، و قید با فعل، به مرور، این دو عنصر در هم می آمیزند؛ یعنی عنصر غیر فعلی به فعل منضم می شود. عناصری که به فعل منضم می شوند ممکن است در جمله نقش های گوناگونی را بر عهده داشته باشند. بررسی داده های گردآوری شده نشان می دهد که مفعول، بیشترین تعداد را به خود اختصاص می دهد و در واقع صورت پیش نمونه چنین ساختاری است. در فعل های مرکب ترکیبی انواع سازه ها، از قبیل اسم، صفت و قید در کنار فعل یافت می شوند، اما در اغلب فعل های مرکب انضمامی، عنصر غیر فعلی، قبل از منضم شدن به فعل، نقش مفعول را بر عهده داشته است. معنای فعل های انضمامی شفاف تر از نوع ترکیبی است. در فعل مرکب ترکیبی، نمی توان معنا را به سادگی و با کنار هم گذاشتن معنای عناصر فعل مرکب پیش بینی کرد؛ زیرا اغلب دچار گسترش استعاره شده است و معنای واژه، ترکیب پذیر نیست.

همان طور که پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی خاطر نشان ساخته اند، اسمی که به فعل منضم می شود برجستگی معنایی و نحوی خود را از دست می دهد. در فعل های مرکب انضمامی لازم، به نظر می رسد که اسم هنوز نقش معنایی خود را حفظ کرده است، اما در

فعل مرکب انضمامی متعدی ظاهراً این نقش را هم از دست می‌دهد؛ زیرا مفعولی که در ساخت حضور می‌یابد هر دو نقش نحوی و معنایی را داراست. از آنجاکه در زبان فارسی دو نوع ساخت انضمامی مورد اشاره رُوزن (ROSEN 1989: 294) یافت می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که در زبان فارسی، این فرایند در حوزه صرف و قبل از عملکرد قواعد نحوی عمل می‌کند؛ یعنی فرایندی واژگانی است. تعداد فعل‌های مرکب ترکیبی بیشتر از انضمامی است، اما با توجه به اینکه فعل‌های مرکب انضمامی به فهرست بازی تعلق دارند و گویشوران زبان فارسی، بنا به ضرورت، دست به واژه‌سازی می‌زنند، می‌توان فرایند انضمام را زایاتر از فرایند ترکیب به شمار آورد.

به منظور شناسایی فعل مرکب انضمامی از ترکیبی، در این مقاله از چند آزمون به شرح زیر استفاده شده است:

۱. عنصر فعلی ساخت انضمامی را می‌توان در جایگاه مضاف و عنصر غیرفعلی را در جایگاه مضاف‌الیه در ساخت اضافه به کار برد.
  ۲. صورت مصدری فعل مرکب انضمامی با فاعل و مفعول، و فعل مرکب ترکیبی با مفعول، در ساخت اضافه به کار می‌رود؛ یعنی صورت مصدری در جایگاه مضاف، و فاعل یا مفعول در جایگاه مضاف‌الیه به کار می‌رود.
۱. مصدرسازی
۲. ضمیرهای پی‌بستی تأکیدی و مفعولی در میان اجزاء فعل مرکب انضمامی و بعد از مفعول اسم جنس ظاهر نمی‌شوند، اما به عنصر غیرفعلی فعل مرکب ترکیبی متصل می‌شوند.
  ۳. مفعول اسم جنس می‌تواند مرجع ضمیر تهی یا ضمیر غیرشخصی در جمله پیرو باشد، اما اسم منضم به فعل مرکب انضمامی نمی‌تواند مرجع واقع شود.
  ۴. مفعول اسم جنس و بعضی فعل‌های مرکب ترکیبی گسترش‌پذیرند، اما فعل مرکب انضمامی غیرقابل‌گسترش است. هر دو نوع فعل مرکب انضمامی و ترکیبی، برخلاف مفعول، اسم جنس و فعل، یک واحد واژگانی محسوب شده، به عمل واحدی دلالت می‌کنند و گاه می‌توان برای آنها معادلی بسیط یافت.

با توجه به اینکه داده‌های مورد مطالعه، بخشی از مجموع فعل‌های مرکب (انضمامی و ترکیبی) زبان فارسی را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان یافته‌های این مقاله را به تمامی زبان فارسی تعمیم داد. شاید با فراهم آمدن بانک داده‌های زبان فارسی در مرکزی چون

فرهنگستان زبان و ادب فارسی و فراهم کردن امکان دستیابی کلیه پژوهشگران به این بانک، امکان تحقیقی مفصل تر و جامع تر میسر شود و بر مبنای چنین تحقیقی بتوان با قوت و اطمینان خاطر بیشتری درباره عملکرد قواعد و اژه سازی در زبان فارسی سخن گفت. در داده های مورد مطالعه، برای برخی فعل های مرکب انضمامی و ترکیبی، چند معادل یافت می شود و تنها تفاوتی که در این معادل ها مشهود است به تفاوت نسبی مربوط می شود و مطالعه مستقلی را می طلبد.

## منابع

- البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۷)، «نقدی بر مقاله «فعل مرکب در زبان فارسی» از دکتر محمد دبیرمقدم»، مجله پژوهش، نشریه دانشکده زبان های خارجی دانشگاه تهران، ش ۵، ص ۸۹-۶۹.
- حجت الله طالقانی، آریتا (۱۳۷۶)، «فعل مرکب: دو دیدگاه»، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ص ۱-۲۶.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴)، «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبان شناسی، س ۲۳، ش ۱، ص ۳۱-۴۶.
- (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبان شناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲-۴۶.
- زرستنج، محمد (۱۳۶۲)، دستور و نگارش فارسی، مؤسسه خدمات فرهنگی، تهران.
- شریعت، محمدجوادی (۱۳۶۴)، دستور زبان فارسی، اساطیر، تهران.
- شعار، جعفر (۱۳۵۱)، «نوعی متمم در زبان فارسی»، مجموعه سخنرانی های دومین کنفرانس تحقیقات ایرانی، جلد اول، به کوشش حمید زرین کوب، چاپخانه دانشگاه مشهد، مشهد، ص ۱۴۹-۱۶۰.
- شفائی، احمد (۱۳۶۳)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، نوین، تهران.
- طیب زاده، امید (۱۳۸۰)، «تحلیل وابسته های نحوی فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه ظرفیت و ازگانی»، مجله زبان شناسی، س ۱۶، ش ۱، ص ۴۳-۷۶.
- فرشیدورد، پخسرو (۱۳۵۱)، «کلمه مرکب و معیارهای تشخیص آن در زبان فارسی»، مجموعه سخنرانی های دومین کنفرانس تحقیقات ایرانی، جلد اول، به کوشش حمید زرین کوب، چاپخانه دانشگاه مشهد، مشهد، ص ۱۶۹-۲۱۷.
- قریب، عبدالعظیم، ملک الشعرا، بهار، بدیع الزمان فروزانفر و دیگران (۱۳۶۳) (۱۳۲۸) دستور زبان فارسی، اشرفی، تهران.
- مشکور، محمدجوادی (۱۳۴۹)، دستورنامه: در صرف و نحو زبان فارسی، شرق، تهران.
- معین، محمد (۱۳۶۳) (۱۳۴۱)، اسم جنس و معرفه، نکره، امیرکبیر، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، نوین، تهران.

- (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، نشر نو، تهران؛
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۵۱)، «در زبان فارسی فعل مرکب نیست»، مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، به کوشش حمید زرین‌کوب، چاپخانه دانشگاه مشهد، مشهد، ص ۲۶۴-۲۶۸؛
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی (۱)، سمت، تهران؛
- همایون فرخ، عبدالرحیم (۱۳۳۷)، دستور جامع زبان فارسی، علمی، تهران؛
- ANDERSON, Stephen R. (1992), *A-Morphous Morphology*, Cambridge University Press;
- \_\_\_\_ (2000), "Some Lexicalist Remarks on Incorporation Phenomena", *Studia Grammatica* 45: 123-142;
- ASHER, E.R. (1994), *The Encyclopedia of Language and Linguistics*, (ed.), Pergamon Press;
- BAKER, Mark C. (1988), *Incorporation, A Theory of Grammatical Function Changing*, The University of Chicago Press;
- Di Sciullo, A.M. & E. Williams (1987), *On the Definition of Word*, MIT Press;
- GERDTS, Donna B. (1998), "Incorporation", *The Handbook of Morphology*, Spencer, Andrew, & Arnold M. Zwicky (eds.), 84-101, Blackwell;
- KARIMI-DOOSTAN, Gh. (1997), *Light Verb Constructions in Persian*. Ph. D. Dissertation, Essex University, England;
- LYONS, John (1977), *Semantics*, Cambridge University Press;
- Miller, D. Gary (1993), *Complex verb Formation*, John Benjamins Publishing Company;
- MILHUN, Marianne (1984), "The evolution of Noun Incorporation", *Language* 60: 847-894;
- \_\_\_\_ (1986), "On Nature of Noun Incorporation", *Language* 62: 32-37;
- Ouhalla, Jamal (1999), *Introducing Transformational Grammar, from Principles and Parameters to Minimalism*, Arnold;
- PAYNE, John (1993), "The Headedness of Noun Phrases: slaying the nominal hydra", In Greville G. CORBETT, Norman M. Fraser, Scott McGlashan, (eds.), *Heads in Grammatical Theory*, 114-139, Cambridge University Press;
- PAYNE, Thomas E. (1997), *Describing Morphosyntax*, Cambridge University Press;
- Quirk, Randolph, et. al. (1985), *A Comprehensive Grammar of the English Language*, Longman;
- Rood, David S. (2002), "Polysynthetic Word Formation-Wichita Contributions to the Morphology/syntax Debate", In S. Bendjaballah, W.U. Dressler, O.E. Pfeiffer and M.D. Voeikova, (eds.), *Morphology 2000*: 293-304, John Benjamins Publishing Company;
- ROSEN, Sara Thomas (1989), "Two Types of Noun Incorporation: A lexical analysis", *Language* 65: 294-317;
- Ryder, Mary Ellen (2000), "Complex-er Nominals: Where Grammaticalization and Lexicalization Meet?", In Ellen Contini-Morava, Yishai Tobin (eds.), *Between Grammar and Lexicon*, (291-331). John Benjamins Publishing Company;
- Sadock, Jerrold M. (1986), "Some notes on Noun Incorporation", *Language* 62: 19-31;
- SAPIR, E. (1911), "The problem of Noun Incorporation in American Languages", *American Anthropologist* 13: 250-282;
- SHIBATANI, Masayoshi & Taro Kageyama (1988), "Word Formation in a Modular Theory", *Language* 64: 451-500;
- SPENCER, Andrew. (1991), *Morphological Theory*, Basil Blackwell.

